

۱۳
دوره چید
مامبرداد

سرکوب جمهوری

یادداشتی در باب اعتراض!

گفت‌وگو با مقصود فراستخواه
استاد جامعه‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی

آینده‌ی ایران

درپِ بحران‌ساز
صارمی

کرونا، دانشجویان و کادر درمان

در باب آنچه کرونا در نسبت دانشجویان و
کادر درمان معلوم ساخت

فهرست

۰۲	سالی که گذشت، سالی که هست
۰۶	در جستجوی یک راه!
۰۸	سرکوب جمهوری
۱۰	مصاحبه: آینده‌ی ایران
۱۲	نانونشته‌ای برای آیدا
۱۳	در غم مهجوری کتاب
۱۴	کرونا، دانشجویان و کادر درمان
۱۵	درب بحران ساز صارمی
۱۶	مصاحبه: کارنامه‌ی شیخ
۲۲	دغدغه فرهنگ، از شعار تا عمل
۲۳	ما و نئولیبرالیسم ایرانی
۲۴	پرسه‌ای در شعر

سرمقاله

سالی که گذشت، سالی که هست...

احسان شریف ثانوی در حالی که این روزها ذهنیت افکار عمومی و اقدامات عملی ساخت سیاسی تماما منعطف به پاندومی تمام عیار کروناست. مجال مغتنمی است که در این سطور به آسیب شناسی ساختاری-رفتاری ساخت سیاسی و ساخت اجتماعی مان در سال ۹۸؛ بپردازیم. سالی که تکرر بحران ها و انباشت مساله ها شاید به زودی آن را نقطه ی عطفی در تاریخ معاصرمان کند. سالی که در ساخت ساخت سیاسی مان بزرگترین بحران انسداد سیاسی تمام عیار بود؛ و در ساخت ساخت اجتماعی مان هم دیالکتیکی از خشم و ناامیدی جمعی را به شکلی گسترده ترو فراگیر تر از قبل تجربه کردیم. در این یادداشت ابتدا آسیب شناسی ساختار سیاسی در سال ۹۸ را به زعم خود انجام خواهیم داد. در مرحله ی بعد به بررسی کلان مساله های کانتکس اجتماعی خواهیم پرداخت. سپس با مرور مصداقی رؤوس اصلی اتفاق های



نشریه‌ی انجمن اسلامی
دانشجویان دانشگاه علوم
پزشکی مشهد



دوره چوبه • سال دهم • آبان ماه ۱۳۹۹
شماره‌ی ۱۳

شماره مجوز: ۴۴۵ / ک / ش - ۰۶ / ۰۹ / ۹۳

صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان
دانشگاه علوم پزشکی مشهد

مدیر مسئول: علی پزشکیان

شورای سردبیری: امیرحسین سرسرابی، علیرضا صابریان،
سهراب نوذری

هیئت تحریریه: فرشاد حساری، مصطفی حق بیان،
امیرحسین سرسرابی، محمد شکوهی،
علیرضا صابریان، دانا ملک زاده، حمید ناصری،
هومن نصیری، هومن نصیری، عاطفه نظریه،
سهراب نوذری؛ و با تشکر از احسان شریف ثانوی

دیزاینر: آرمان معین راد

پذیرای انتقادات و پیشنهادات شما به آدرس ذیل
هستیم: bamdad.mums@gmail.com



برای اطلاع از برنامه‌ها، صفحه اینستاگرام ما را
دنبال کنید: [@mums_anjoman_eslami](https://www.instagram.com/mums_anjoman_eslami)



دو ساخت سیاسی-اقتصادی و ساخت اجتماعی-فرهنگی ماست. بحران ناکارآمدی که ریشه در بنیان‌های ساختاری فشل، کلان‌الگوهای انحصاری تولید و بازتوزیع قدرت، سومدیریت و فقدان‌های سیستماتیک، قدسی‌سازی و نگاه تئولوژیک به تمامی امور زمینی، چرخه‌ی معیوب و سیکل بسته‌ی رانتی در آمد و شد عاملیت‌ها، اقتصاد غیر شفاف و تماما نفی و... دارد. اینها رئوس عواملی هستند که هم زمانی آنها وضعیت بغرنج مساله‌ی ناکارآمدی فعلی ساخت سیاسی را رقم زده است. در فاز مشروعیت لازم برای ادامه حیات هر ساخت سیاسی وضعیت ما هنوز در فضای بحرانی قرار دارد. مشروعیت سیاسی از دل امکان‌های انتخابی اجتماعی و سهیم بودن خواست اکثریت بر تدوین استراتژی‌های کلان و به عبارت بهتر سرنوشت خودشان حاصل می‌شود. در حال حاضر وجوه انتخابی ساخت سیاسی ما در تضعیف شده‌ترین و بی‌اعتبارترین وضعیت ممکن خود قرار دارند. وضعیتی که بخشی از آن ناشی از فقدان‌ها، خلا‌ها و انحصارهای ساختاری در وجوه انتخابی است. بخشی ریشه در الگوهای توزیع قدرت و سهم غیر قابل مقایسه وجوه انتصابی با وجوه انتخابی دارد. و بخشی هم ناشی از ضعف عملکردی عاملیت‌های انتخابی در این چند سال بوده است. کنش‌گری انتخابی سلبی فعالین تحول‌خواه خروجی که امیدواری جمعی و به تبع آن مشروعیت سیاسی ساخت سیاسی را ممکن نماید، به دنبال نداشته است. از طرف دیگر ساخت سیاسی هم اولویت و ترجیحی برای تغییر سیاست‌ها در این حوزه‌ها و به تبع آن امکان مدیریت و کاستن از بحران مشروعیت خود را در سر نداشته است. بحران نهایی ساخت سیاسی ما از هم گسیختگی طبقه حاکم ساخت سیاسی ماست. تعارض در منافع و جنگ قدرتی که در عالی

سپری شده در سال ۹۸ از افق‌های ممکن و پیش‌بینی‌های محتمل برای سال ۹۹ از منظر خود سخن خواهم گفت. پیش‌فرض من برای طی این مسیر فرآیندی دیدن اتفاق‌ها نه فرآورده‌نگری و تکیه بر زیربناها به جای توجه به روبناها خواهد بود. بنیاد‌های گفت‌وگویی این تحلیل برآمده از گفت‌وگو حول خواهی و دموکراسی خواهی است. ایده‌ی پشتیبان این تحلیل شکلی از اصلاح طلبی جامعه محور، با تأکید به اصلاح طلبی روشمند نه اصلاح طلبی هدفمند است.... کلان‌راهبردهای آن نظریه‌گذار به دموکراسی دارد... تاکتیک‌هایی که در این تحلیل محوریت دارند؛ استوار بر اصول حفظ تمامیت ارضی، نفی خشونت و رادیکالیسم کور، رواداری در نظر و مدارای در عمل و باورمندی به کثرت‌گرایی سیاسی است.... سازمان و نیروهایی که می‌توانند از طی این مسیر و در دل این مکانیسم سیاسی و دینامیسم اجتماعی تعریف شوند؛ گستره‌ای شامل از نیروهای تحول‌خواه است؛ که به شکل موقت برای گذار مدنظر به شکل جبهه‌ای در کنار هم فعالیت خواهند کرد با موضوعیت ایران به معنی عام، گسترده و فراگیر بدون هیچ انحصار، تمامیت خواهی و حذفی.

با نگاهی دقیق و موشکافانه به وضعیت فعلی ساختار سیاسی میتوان آسیب‌شناسی دقیقی از خروجی عملکردی و به تبع آن انسداد سیاسی فعلی داشت. عملکردی که ریشه در شاکله بندی ساختاری، ایدئولوژی پشتیبان، مسیرهای طی شده‌ی تاریخی و نمایندگی‌ها و عاملیت‌های اصلی دارد. با داشتن نگاهی تاریخی و بررسی دقیق روندی میتوان ترکیبی از بافتار شناسی عاملیت محور و ساختار محور را پیرامون مسیر طی شده‌ی ساخت سیاسی انجام داد. در حال حاضر به گمان من ساخت سیاسی ما با یک کلان مساله و دو ابر بحران اصلی روبروست. اتفاق‌های دو سال گذشته شیب تبدیل بودی این آسیب‌ها را به نمودهای قابل شناسایی و لمس به شدت بالا برده است. مساله‌ی اصلی ساخت سیاسی ما بحران ناکارآمدی است. بحران ناکارآمدی که خود علت مادر و بنیادین بسیاری از مساله‌ها و بحران‌های بعدی

ترین و بالاترین سطوح در جریان است. همبستگی و یکدستی لازم برای یکپارچگی ساختاری و به تبع آن کارآمدی عملکردی در میان رئوس و بخش‌های اصلی قدرت به چشم دیده نمی‌شود. بحرانی که بیشترین نمودهای ممکن را با بررسی مصادیق میتوان از آن دریافت نمود. ساخت سیاسی ما صرفاً در ساخت قوه قهریه با خوانشی واکنشی، برخوردی و اقتداری در فضای بحرانی به سر نمی‌برد. البته که این توانمندی هم صرفاً در مواجهه با بحران‌ها ق عمیق اجتماعی آنهم نه با رویکرد مدیریتی بلکه با وجهه برخوردی و سرکوبی نمود داشته است. باز هم بررسی مصادیق به ویژه با محور قرار دادن کلان مفهوم امنیت ملی در این حوزه هم به ما نتایجی ناکافی و مخدوش خواهد داد. مجموعه‌ی این مساله و بحران‌ها در کنار هم برون‌دادی به نام انسداد سیاسی تمام عیار در فضای فعلی ایران را رقم زده است. انسدادی که ناشی از یک حرکت عرضی کلی از چند سالاری به اندک سالاری و از اندک سالاری به یک سالاری است.

در ساخت جامعه به گمان من نمیتوان با تقلیل‌گرایی تحلیلی رفتارها را صرفاً برشمرد و از ریشه‌ها غافل بود. کلان مساله‌ی اصلی حل نشده‌ی اجتماعی ما توسعه نیافتگی فرهنگی ماست. توسعه نیافتگی که خود ناشی از تقلیل‌گرایی گذار دورانی فرهنگی به انقلاب‌های سیاسی عصری ناشی می‌شود. ما کم‌کم جامعه‌ای در فضای تعلیق تئوریک و اعوجاج پراتیک در میانه‌ی مدرنیته و سنت هستیم. ظرفیت‌های روانی انسان مدرن هنوز در ذهنیت جمعی ما شاکله بندی نشده است. و به تبع آن از این توسعه نیافتگی فردی ذهنی-روانی، به فقدان‌ها، بحران‌ها و ابر مساله‌های

جمعی رفتاری-عملکردی رسیده ایم. کماکان در حوزه ی اجتماع نیاز اصلی مان را رنسانس فرهنگی و رفرماتوری دینی می دانم. البته که این نگاه به معنای لزوم و ضرورت حرکت دیالکتیک وار تعالی فرهنگی و توسعه سیاسی است. در هر حال جامعه ای که در عصر ارتباطات آزاد، بمباران اطلاعات و هژمونی فضای دهکده جهانی مجازی از طرفی و از سمت دیگر سیاست ها و رفتارهای تحمیلی عمدتا حذفی، انحصاری و محدودکننده ی حاکمیتی از سوی دیگر قرار دارد. و همان طور که در بالاتر عنوان شد دچار حل نشدگی تاریخی مسائل دورانی و ماندن در فضاهای بینابینی جهان بینی های متضاد و متعارض قرار دارد؛ و از سمت دیگر بسترهای آموزشی متناسب با نیازها و ظرفیت هایش را دریافت نمی کند.

طبیعتا دچار گستره ای از بحران های متکثر و تو در تو جمعی خواهد بود. من با ترسیم و تحلیلی از اندامواره ی رفتاری-تاریخی جامعه در چهل سال گذشته رئوس بحرانهای اجتماعی مان را به شکل زیر می بینم.

۱. اتمیزه شدن جامعه؛ جامعه بر مبنای هژمونی رفتاری تحمیلی ساخت سیاسی به شکلی از اتمیزه شدن و بخش بخش شدن روندی و فرآیندی رسیده است. یعنی در پوینت های گسسته معنای کاملی از جمع بودگی را ارائه ولی در روندها و فرآیندها با فقدان حافظه تاریخی، عدم بهم پیوستگی لازم رفتاری و سیاست های حذفی حاکمیتی به شکلی از اتمیزه شدن و پراکندگی رسیده است.

۲. بحران به رسمیت نشناختن؛ بحرانی است ناشی از فقدان کثرت گرایی سیاسی، خلأ سکولاریسم سیاسی در ساخت سیاسی و نبود مبناهای رواداری در نظر و مدارای در عمل در ساخت اجتماعی مان. نموده های این بحران از تعارضات و تقابل های گروه های مختلف جامعه در برابر هم تا به رسمیت نشناختن سبک زندگی و امکان های انتخابی شخصی و فردی از سمت حاکمیت را شامل می شود.

۸. هویت کاذب، آخرین بحران در حقیقت اصلی ترین بحران پایدار اجتماعی این روزهای ما در ۱۱۰ سال گذشته است. هویت فردی و شخصی ما یک هویت چهل تکه و پراز تعارضات ویران گر ذهنی و روانی است. آشخور شکل گیری این هویت یک گستره ی طولانی و متعارض از بنیان های سنت گرایی عرفی تا مبناهای بنیادگرایی فقهی، از نوعی ناسیونالیسم رادیکال شوونیسمی تا شکلی امت گرایی دینی افراطی. مفصل بندی این هویت کاذب را مجموعه ای از فاکتورها و عامل های متعدد و متکثر به سرانجام رسانده اند.

برای بررسی تیتتری اتفاق های اصلی سال پراز حادثه ی ۹۸ ابتدا به اعتراضات آبان ماه نگاهی می اندازیم. اعتراضاتی که پس از تصمیمی گرانی بزین شروع و به شکل عجیبی و با سرعت بسیار بالا فراگیر شد. بحران ناکار آمدی ساخت سیاسی در این اعتراض ها به اوج خود رسید. از آن سمت هم یک رادیکالیسم کور جمعی شکل گرفت. هم آوردی این دو یک زنگ خطر بسیار جدی بود برای هر کسی که خواهان توسعه ی صلح آمیز سیاسی و دموکراسی سازی بومی بود.

حادثه ی بزرگ بعدی ترور سرلشکر سلیمانی بود. اتفاقی که موجبات همدلی اجتماعی نسبتا فراگیر و بی سابقه ای را در سراسر کشور فراهم کرد؛ ولی خیلی زود با کشته شدن چندین نفر در تشییع جنازه شهید سلیمانی و بعد خطای انسانی عجیب اصابت موشک ها به هواپیمای مسافربری داخلی تبدیل به یک بحران تمام عیار اجتماعی پیچیده و تودرتو شد.

۳. ناامیدی اجتماعی، این بحران بیشترین نمود را در کوتاه مدت تاریخی فعلیمان داراست. و عمدتا ریشه در به بن بست رسیدن و نتیجه نگرفتن از نموده های امیدهای جمعی مان در شرایط فعلی دارد. خوشبختانه این ناامیدی بیشتر مسأله ای در کوتاه مدت و نموده است تا در بودهای ناخودآگاه جمعی و تاریخی ما.

۴. انباشت خشم ذهنی و خشونت رادیکال جمعی؛ جامعه به علت هم افزایی و تکثر بحران ها و نبودن افقی ممکن برای زیست حداقلی به یک حالت انفجاری انباشت خشم به شکل ذهنی رسیده است. انباشتی ذهنی که در بزنگاه های خاص ۹۸ متأسفانه تبدیل به اکت های خشونت آمیز رفتاری رادیکال کور هم منتج شد.

۵. بی اعتمادی به ساخت سیاسی؛ رفتار متقابل جامعه و ساخت سیاسی مبتنی بر صداقت و مسئولیت پذیری متقابل نیست. پنهان کاری ها و فقدان صداقت و شفافیت جامعه را به نوعی قطعیت و افراط در بی اعتمادی به ساخت سیاسی رسانده است.

۶. توده واری و بی ریختی جامعه، جامعه به علت فقدان بنیان های لازم آگاهی بخشی پایدار جمعی به نوعی از توده واری و بی ریختی ساختی-رفتاری رسیده است. مسأله ای که بخشی از آن روندی تاریخی و نشات گرفته از ژئوپولوتیک خاص ما است؛ و بخشی دیگر هم ناشی از فرآیندهای جهانی شدن و خاصیت های ذات گرایانه ی ساختارهای سیاسی.

۷. بی تفاوتی جامعه؛ بخش جدی از جامعه با توجه به پاسخ های دریافتی از حاکمیت نسبت به کنش های جمعی به قطعیت ذهنی بی اثر بودن این کنش ها رسیده و بخشی دیگر هم به یک جنون منفعت گرایی فردی رسیده اند و اینها در کنار هم یک بی تفاوتی اجتماعی اسفناک را شکل می دهد.

اما انتخابات مجلس، رد صلاحیت‌های گسترده‌ی عجیب و درصد بسیار پایین مشارکت بطوری که در شهرهای بزرگ مشارکت زیرسی درصد حاصل شد، بحران مشروعیت ساخت سیاسی و ناامیدی و بی‌تفاوتی ساخت اجتماعی را تماماً هویدا و مشخص نمود.

در انتهای این حجم بی‌سابقه‌ی مسائل و بحرانها هم در دل پاندومی تمام عیار ویروس ناشناخته کرونا مجدداً تقریباً تمامی بحرانهای ساخت سیاسی و بخش جدی از بحرانهای اجتماعی مشخص و پدیدار هستند.

سال ۹۸ یک سال تماماً بحرانی برای ما بود سالی که از بحرانهای طبیعی تا بحرانهای سیاسی ما را زیر فشار مواجهه با خود گذاشتند. سالی که فرصتی برای بازگشت به زندگی طبیعی فراهم نمیشد و ما ازل بحران و حادثه‌ای به میانه‌ی بحران عظیم و حادثه‌ای سترگ تری پرتاب میشدیم. سالی که بیشتر از قبل مفهوم زیست سیاسی برای ما بازتعریف و پدیدار شد.

اکنون پس از طی شدن فاز تحلیلی و برشمردن تیتري حادثه‌های اصلی سال ۹۸ در فضای تجویزی در سه سطح پیشنهاداتی عرضه خواهیم کرد.

۱. ساختار سیاسی

ساختار سیاسی ما دریافت مشخص و روشنی از وضعیت انسداد سیاسی و بن بست عملکردی خودش در حوزه‌های مختلف در سال ۹۸ تجربه و دریافت کرده است. اگر نتوانیم دلخوش به قوه عقلانی ساخت اصلی حاکمیتی باشیم باید گوشه‌ی چشمی به اراده‌ی مشترک و نهفته‌ی حفظ و غریزه‌ی ناخودآگاه بقا در ساختارهای سیاسی داشته باشیم. امیدواریم هر چه قدر هم اندک که با فعال شدن این اراده و تجمیع آن با عقلانیت، حاکمیت به شکل خودآگاه و خویش فعال به یگانه راه برون رفت از شرایط فعلی یعنی پارادایم شیفت دست بزند. مساله‌ای که با فرم‌های سطحی ساختاری و تغییر استراتژی‌های کوتاه مدت تفاوت‌های بنیادین دارد. پارادایم شیفت یعنی پذیرش تغییران بنیادین ساختاری، استراتژیک و رفتاری.

۲. عاملیت‌های سیاسی

روی سخن در اینجا با عاملیت‌هایی است که در دو گزاره مشترک هستند: ایران برای آنها مساله‌ی اصلی است و در وهله‌ی بعد خواهان نوعی از گذار مسالمت آمیز به دموکراسی هستند. به گمانم شرایط حساس فعلی نیازمند تشکیل هر چه سریع‌تر جبهه‌ی فراگیر ملی نیروهای تحول خواه است. نیروهایی که با تکیه بر چند اصل مشترک مثل: در رفتار و عمل دور از خشونت ماندن، حفظ تمامیت ارضی و استقلال ملی و در هدف خواهان گذار مسالمت آمیز به دموکراسی، میتوانند جبهه‌ی شامل و گسترده‌ای از نیروهای تحول خواه را تحت عنوان جبهه ملی نیروهای تحول خواه به عنوان آلترناتیو اصلی عاملیت‌های وابسته، جزم‌اندیش، سلطنت‌طلب، خشونت‌زا و تمامیت خواه ارائه نمایند.

۳. جامعه مدنی

روی سخن با آن بخشی از جامعه مدنی است که در چند سال گذشته با تخصص‌گرایی به شکل نظری و عملی در حوزه‌های مختلف اجتماعی زمینه ساز کنش‌ها، تغییرات و بهبودهای پایدار فرهنگی-اجتماعی بوده اند. شبکه‌ای نامتشکل و پراکنده که در زمینه‌های مختلف کنش‌گری تخصص‌گرایانه‌ی اجتماعی را ارائه کرده اند. اینها فصل مشترک تغییر از سوی جامعه با داشتن امتیاز انحصاری آگاهی و تجربه توانمند تغییر خواهند بود. در حقیقت نیروی اصلی کنش‌گری فضاهای بینابینی برای شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی نتیجه بخش و نوینی که تجربه‌ی آن را قبل از این نداشته ایم. کنش‌گری مرزی این فعالین، سمن‌ها و نهادها میتواند زمینه ساز ایجاد تغییرات بنیادین پیوسته و پایدار از پایین به بالا باشد. کافی است که این شبکه به شکل نامرئی و صرفاً بر مبنای اشتراکات عملکردی در بزنگاه‌های خاص به سمت و سوی هویت یابی آرمانی، مفصل بندی هدفی و مکانیسم‌های عملکردی لازم برای برون‌داد دینامیسم جمعی جنبش‌های اجتماعی نوین حرکت نماید.

در انتها با دست شستن از نگاه تحلیلی و برداشتن عینک تدقیق سیاسی می‌خواهم از آنچه که به شکل فلسفی و شاید متافیزیکی باور دارم کوتاه سخن به میان آورم. فکر میکنم این روزهای ثمر بخش برای آینده‌ی جمعی ما باشد. روزهایی که از دل آسیب‌ها، گزندها و زخم‌هایش زایش و تولدی نو سر بر خواهد آورد. از انتها و پایان هر زوالی میتوان چشم به میلادی و آفرینشی دوخت. ما به انتهای مسیر طی شدن و انتقال از دوران به دورانی دیگر نزدیک هستیم. جامعه‌ی ما ظرفیت‌های لازم روانی برای این گذار و تبادل بین‌الدورانی را پیدا کرده است. به ویژه نسل جدیدی که از آفت‌های پر شمار فضای هژمونیک انقلابی‌گری و جنون خط زدن هر آنچه غیر خود است؛ تماماً به دور است. فقط کافی و لازم است از امیدهای واهی دست بشوییم. والتر بنیامین برای این روزهای ما سخت به جا گفته است که: خوبی نداشتن امید این است که انسان هرگز ناامید نخواهد شد. ما دیگر نیاز به امیدهای جعلی و کاذب نداریم. اتفاقاً باید چشم در چشم مغاک‌های بی‌پایان روبرومان بن‌دازیم. و هشدار نیچه را هم باید مدام تکرار کنیم که اگر دیری در مغاک چشم بدوزی؛ مغاک هم در تو چشم خواهد دوخت. باید تاریخ را به مثابه‌ی یک راهنمای زنده و پویا که مسیر را به ما نشان خواهد داد؛ در کنار داشته باشیم. سالی که گذشت سال سقوط، زوال و اشک بود؛ سالی که می‌آید می‌تواند سال زایش، آفرینش و لبخند باشد... □

و باورها، احساس بیصدایی قشر های مختلف جامعه، به فراخور دوران های مختلف است.

نامحرمی حاکمیت با ملت، امری است که در فقرات گوناگون حس میشود. از مخفی بودن عملکرد های خبرگان گرفته، تا یکشنبه و بیصدا، قیمتی را افزایش دادن. مردم می پرسند، مگر حکومت برای چه کسی و بر چه کسی است، که دانستن اتفاقات و تصمیمات نهاد های حاکمیت، حق ما نیست؟! می پرسند، مگر در شورای نگهبان چه میگردد، که امین ترین مردمانی که میشناسیم، در آنجا نا مؤمن و فاسد اند؛ التزام به اسلام ندارند و صلاحیت اظهار نظر در مسائل کشورشان را ندارند؟! مگر در خانه ملت، خانه ما، چه میگردد که پس از يك دوره، بخش قابل توجهی از آن، بنا به ادعای شورای نگهبان، بواسطه فساد های شخصی، صلاحیت نشستن و تلاش برای نشستن دوباره بر کرسی ای که هنوز بر آن تکیه دارند را ندارند؟! اگر علم به فسادشان هست چرا مانعی نیست؟! مردم سوال میکنند، مگر مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان، تربیون های نماز جمعه و دستگاه تبلیغات صدا و سیما کم است، که بلندگوی اندک صدای مخالف در مجلس نیز در مقابل اینهمه تحمل نمیشود؟! چرا ما نباید بتوانیم صدای خود را از میان کلمات حاکمانمان بشنویم؟! چرا هر دوره، همان افکار قبلی با عنوانی جدید عرضه میشوند؛ حذفیات نامی جدید میگیرند و باقیمانده ها نامی جدید؟! با آنکه خودی و انقلابی و حزب اللهی و اصولگرا، همه يك معنا میدهند و يك عده در آن قرار دارند. میخواهند بدانند، چرا دایره ذیصلاح ها و خودی ها هر روز تنگ تر میشود، و دیگران به ادعای فساد و یا دلیل مخالفت حذف میشوند؟! اگر ادعا صحیح باشد، چرا فکری برای این حد از امکان فساد، بجای هر بار حذف مفسدینی جدید نمی شود. و اگر دلیل صحیح باشد، چرا در نظام سیاسی جمهوری، حق اظهار نظر و مخالفت، حتی از نمایندگان مجلس صاحب مصونیتی که پیشه اولشان خودسانسوری است و در مرتبه دوم به نمایندگی می رسند؛ سلب میشود؟! خرس خاله های حکومت که راه های اعتراض و گفت گو مسالمت آمیز سازنده

جست و جوی یک راه!

دانا ملک زاده استیصال که حاصل آن در واکنش های اخیر به وقایع پیش آمده نمایان شد، متعلق به گروه ها و دستجات مختلف از مردم بود و از حیثیت گروهی و صنفی بودن، خارج شد.

هريك از كنش ها با زبان گویا، از انرژی تجميع شده در نهاد ملت خبر میدهد. انرژی که قدرت تبدیل به قدرت را دارد، و نیز باکی از عرض اندام در مقابل قدرت را ندارد و بخوبی توانسته و میتواند، پایه های قدرت را بلرزاند. توسعه سرکوب و ناتوانی در سیطره ی اقتدار، خود نشانی از سست بنیادی و عدم اعتماد به نفس حاکمیت، و ضعف آن در غلبه تام بر سایر نیرو های پراکنده است. ناتوانی که در اصلاح احساس بیعدالتی، اجرای برابر قانون برای همه، اخذ مالیات، ساماندهی توسعه و تولید، فقر آموزش و بهداشت همگانی، پس از چهار دهه، نیز رخ مینماید. کمبود ها و نارضایتی هایی که نشان های ضعف در مدیریت، عدم اعتماد مردم و نادرستی روش برقراری ارتباط و گفت گو با گروه های مختلف جامعه است.

اعتراضات در دو سال اخیر، خصوصا پس از گرانی بی اطلاع بنزین، سانحه هواپیمای اوکراین و موج ابرازی تمایلی به انتخابات، در اثر نارضایتی های انباشته شده ایجاد شد. رد صلاحیت های گسترده شورای نگهبان، آگاهانه یا از سر جهل، صرفا مهر تأییدی بر تبلیغات جا افتاده در میان مردم؛ خاصه در مورد ناکارآمدی ساختاری،

فساد سیستماتیک، ناتوانی نهاد های انتخابی در مقابل طیف وسیع صاحبان غیر انتخابی قدرت، و در يك کلام بی فایده بودن انتخابات بود. انتخاباتی که از بقایای وعده های دموکراتیک انقلاب بود، که عمده آن بعد ها نه تنها از میان رفت، که مذمت شد. ناصحان و هر آن کس که خواست یادآوری کند، در خیال عده ای حذف و در نگاهی، برای همیشه ماندگار شدند. سالهاست، هر سخنی که در بلندگوی مجلس، بعنوان یکی از معدود تربیون هایی که در آن مختصر تضارب آرایبی هست، اندک نشاط اجتماعی ایجاد میکند؛ بلافاصله با حملات تبلیغاتی آشکار و فشار های پنهان مورد هجوم قرار میگیرد. بخش وسیعی از جامعه با چنین مجلسی، از سکوتش احساس بیصدایی میکند و با فریادش احساس تنهایی در قدرت دارد. قهرا حاصل سیاست تکصدایی، و بصورت دقیق تر، حذف برخی اندیشه ها

باید از بلندگوهای رسمی، کرسی‌های نمایندگی و در مطبوعات آزاد میشنیدند، تا دلشان از فهم حاکمیت از حال ایشان قرص میشد و مابقی گفتار را در شبکه‌های اجتماعی و احزاب تکمیل میکردند.

احزاب و تشکل‌ها اگرچه در هر فرصتی من جمله انتخابات‌ها، تخریب شده و به حاشیه میروند، اما بهترین راهکار شناخته شده برای آشنایی حاکمیت و ملت، جلوگیری از فساد در نهاد‌های رأسی و مانع ضد تبلیغ‌های بیستکه جملگی به نظام سیاسی صدمه میزند و او را مقصر هر شری در عالم میداند. با حذف احزاب و تشکل‌ها از یکسو، تبلیغ تمامیت‌خواهی از سوی دیگر و ابراز اینکه سخن و تصمیم آخر، نه محصول شورای برآمده از جریانات و اندیشه‌های مختلف، که برآمده از نظر اشخاص است؛ طبیعی است که همه‌ی اشکالات نیز، بدرست یا غلط شخصی دانسته شود. اختیارات مطلق، مسئولیت مطلق را به‌همراه دارد. از مقابله با نظام ساختارمند حزبی، رویه‌ی بی‌ساختار باندی و مرید و مرادی بیرون می‌آید. اگر کسی مراد نیابد، و اجازه بیان و کامیابی یافتن اندیشه مطلوب را در اشخاصی اندک، که اغلب مدتی کوتاه خود را در آستانه انتخابات معرفی میکنند پیدا نکند؛ لاجرم راهی جز میدان داری در خیابان نیست. این سهل‌تراست اگر چیزی برای از دست دادن در کار نباشد. نگرش حذفی، قاعده اندکی دارد؛ و آن کنار گذاشتن

دست‌آورد دو اشتباه اول، بی‌اعتمادی به هرگونه ادعای نگرانی برای دین، در مقابل حقیقت نگرانی برای مقام بود. در عین حال فهمی درباره آزادی قلم و بیان در این فضا، برای گروهی که عادت به اخفای صداها و گرفتن امکان آزادی، از قلم‌های مخالف داشتند حاصل نشد و این برخورد‌های قهری بی‌مصرف و بد اثر با فضای مجازی را ادامه دادند. مضحک است که پس از آنهم ادعای نگرانی برای دیانت و تقوا، با عرضه بدیل داخلی و تبلیغ و الزام همه جانبه دستگاه‌های حکومتی برای استفاده از آنها، و بیان امکانات بیشتر و مشابهت‌های حداکثری؛ تشتش‌رسانی چنین از دست دروغ‌گوینان و دین‌فروشان بر زمین افتاد. نتیجه‌ی این برخورد‌ها، فیلتر شبکه‌های رایج در جهان اعم از یوتیوب، توئیتر، فیس‌بوک، وایبر بود که گرایش واپسین‌اش به تلگرام و اینستاگرام هم دوامی نیاورده، یکی فیلتر شد و یکی هر روز با تهدید فیلتر و روبروست. قطع ارتباط با دنیای بیرون محصول این رویه میبود، اگر بی‌قانونی و استفاده از فیلتر شکن، چنین رایج در میان مردم و مقامات نبود؛ بنحویکه مواضع رسمی برخی از بلند مرتبه‌ترین مقامات کشور از طریق همین شبکه‌های فیلتر شده مطرح میشد. راهی که دوسرش باخت است و لجاجت و تنگ نظری، بیرون آمدن از آنرا سخت ممکن ساخته است. گویا که این تصور جا افتاده است، که بازگشت از خطا و کوتاه آمدن از گفتار، زشت تراز پافشاری بر خطاست. و سواسی در دو شدن کلام، که اگر در باره دروغ نیز چنین اندازه‌ای داشت، دچار مصائبی چنین نمیشدیم. از دیگر سو احزاب توسط همین دلسوزان نا آگاه، در هر فرصتی مذمت شده، تحزب زشت خوانده میشود و عملکرد سیاسی و اجتماعی چارچوبمند تقبیح میشود. نتیجه اینگونه برخورد و دلسوزی، بسط احساس بیصدایی در میان طبقات مختلف مردم است. مردمی که رساندن صدایشان را راهی، جز فریاد مستقیم در خیابان، و آمادگی برای مبادله خون با لحظه‌ای شنیدن صدایشان نمیابند. صدایی که

را در دوران‌های مختلف و به انحای گوناگون بسته اند؛ حتی پس از چشیدن طعم اشتباه، از راه اشتباهی دیگر، در عین اصرار بر اشتباهات پیشین، میکوشند تا جریان حقیقی مسائل را تبدیل به کمدی‌ای بازاری کنند. فضای مجازی که فرصتی مناسب برای برخورداری از جریان آزاد اطلاعات، شنیدن آرا بیشتر موافقان و مخالفان، و امکان زیست نزدیک با ملت در بعد مکانی بود؛ با کج اندیشی‌ها، همچون مسائلی در قبل، صرفاً به عنصری برای تمرد و نافرمانی از قانون و استهزا آن، توسط ملت بدل شد. بد بحال حاکمانی که در میان مردمانشان، به دوگانگی در مدعا و هدف، و نیز تضاد در عمل مشهور باشند. منع کردن تماس‌های تصویری، فاضلاب شیطان نامیدن جریان اطلاعات در شبکه‌های اجتماعی، خانه فساد دانستن گروه‌های مجازی، دستگیری وبلاگ‌نویسان بدلیل اظهار نظرات خود برای مخاطبین اندک؛ زمان طلایی ایجاد شبکه‌های اجتماعی داخلی، تولید محتوا برای مقابله و تضارب فکری و نظری، استفاده از امکانات ارتباطی جدید برای برقراری ارتباط بهتر و مؤثرتر با مردم، ایجاد نظام اقتصادی شفاف و کسب و کارهای جدید را هدر کرد. در اشتباه بعدی بجای پذیرش فضای پیش آمده از کوتاهی قبلی، مراقبت از اشتغال حاصله از فضای مجازی، بهره‌مندی از آرا جدید و متعدد تر منتقدان داخلی و خارجی در فضای آرام صلح برای اصلاح؛ بکلی بنظرات مخالف بی‌اعتنایی شده یا از جانب شیطان و اجنبی خوانده شد، تیغ فیلتر به اشتغال بسیاری هموار شد، و در برخورد‌های قهری کودکان، با تکیه بر نگاه تمایل به سیطره بر تمام اجزا و دخالت در تمام جوانب امور، این ظرفیت‌ها به تاراج جهالت عده‌ای رفت؛ که بعد ها پرونده‌های فسادشان از زیر برگ‌های بیرون زده مدعی دیانتشان بیرون زد.

هر گروه و شخصیتی است که مخالفتی از او دیده شد و بر آن پای فشرد. فرقی نمیکند که مخالف، تا ساعتی قبل در سلک آشنایان و رفیقان بوده باشد یا نباشد؛ مخالفت با قبول حذف هم معناست. لذا شاهدیم که حضور جوانان بمعنی نیروهای جدید در هر دوره و فرصتی مورد استقبال قرار میگیرد، نه از سر مناعت طبع.



سیاسی

درباره اعتراض!

سرکوب جمهور

علیرضا صابریان | اگر شما هم دوران دانش آموزی خودتان را در ایران و مدارس آن گذرانده باشید، احتمالا به اندازه‌ای با احکام آشنا هستید که بدانید خون نجس است و باید اثر آن را با آب پاک کرد ولی تمام این حرفها برای خونی است که روی لباس یا بدن ریخته؛ در واقع خونی که بر صفحه‌ی تاریخ میریزد هرگز با آب پاک نمیشود و همیشه میماند تا ایامی از جنس روزهای آبان ۹۸ از خاطر جمعی ملت‌ها پاک نشود. در اواخر آبان ۹۸ با وجود سکوت مطلق حاکمیت درباره‌ی تعداد کشته‌ها، آمارهای متفاوتی از حدود ۳۰۰ نفر (سازمان عفو بین الملل) تا ۱۵۰۰ نفر (رویترز) منتشر شد و برای زمانی نسبتا طولانی فضای جامعه را در شوک و سوگی عمق فرو برد.

حالا حدود هشت ماه از آبان و حوادث‌اش گذشته، هشت ماهی که در آن یکی از محبوب‌ترین و مهم‌ترین نیروهای کشور ترور شد، هواپیمای مسافربری به مقصد اوکراین با موشک پدافند هوایی ایران سقوط کرد و موج جدیدی از اعتراضات بعد از افشای دروغ گفته شده در مورد علت سقوط هواپیما شکل گرفت.

اعتراضات آبان دو ویژگی مهم داشت؛ اول اینکه بر خلاف تقریبا تمام اعتراضات گسترده‌ی شکل گرفته در ج.ا. بدنه اصلی آن را طبقات ضعیف جامعه شکل میدادند که خواسته‌ای معیشتی داشتند و دوم اینکه تا کنون حاکمیت در هیچ اعتراض دیگری در این ابعاد دست به خشونت نزده بود.

زیرا که نیروهای پیشین آگاه یا نا آگاه پس از آنکه نعوذ بالله پنداشته اند از خود حق فکر و اظهار نظری دارند، از قطار کم ظرفیت همراهان و موافقان پیاده شده اند. بقای حضور نیروهای جدید نیز ضمانتی، جز عملکرد تماما موافق سرنشینان دائمی قطار را ندارد. موافقت عملکردی که گاه تنها و تنها اقبال آنرا تضمین میکند، و چه بسی ناگاه نظری برگردد و او و گروهش، در زمره موافقان نظر قبلی مانده باشند.

تکثر امری زایا و مولد است که از دل هرگونه حصری باز تولید میشود. جریان‌های اصلاح طلبی و اصولگرایی کنونی، خود محصول محدودیت‌های متعددی است که در سالهای پس از انقلاب، برای سایر گروه‌ها هموار شد و پس از آن، رقابت‌های درون گروهی آغاز و تبدیل به رقابت‌های جریانی شد؛ از دل باقیمانده‌های حذف‌ها ایده‌های جدید، و بعضا مشابه اندیشه‌های محذوف رویید. ایده‌هاییکه هنوز میتوانست دل‌هایی را امیدوار به تغییر و بهبودی کند. دایره تنگ موافقان در میان دایره‌ای که مایل به نفوذ در آن و سیطره بر آن هستند، فاصله‌ای ایجاد میکند که خلأش را جز سرکوب پر نمیکند. معلوم نیست فصل دیگری از رقابت‌های درون گروهی بتواند، امیال و مطالبات ملت را تأمین کند اما واضح است که مبنای حذف، باز هم جوانه‌های تازه را خواهد سوزاند و شاید قربانیان بعد، سینه چاکان امروز باشند، چنانکه بودند. اختلاف سلیقه شدید حاکمیت و ملت، یکی را از صحنه کنار خواهد زد؛ و در هر حال ضرر شدیدی به آینده و حال کشور وارد خواهد ساخت.

بی انصافی و تزویر، هر دو برخاسته از هوس، در سال‌های اخیر از یکسو، بسیاری از مردم را از اصلاح امور ناامید ساخته و از دیگر سو با تبلیغات گسترده مبارزه با فساد، صرفا در حدود و برای اشخاصی خاص، برای قهرمان سازی‌های شخصی، تصور نهادینه بودن فساد و ناعادلانه بودن مبارزه با آن را در اذهان ایجاد کرده است. در نهایت، این گونه اعتراضات رادیکال در نظر بسیاری که با رویه‌های جاری، بسیار تر میشوند؛ بهترین راه و بلکه تنها راه باقیمانده برای در وطن ماندن و ساختن است. وقت آن رسیده است که تجدید نظر اساسی در رفتارها صورت گیرد، اصلاحات تدریجی را زمانی نیست و لازم است تا تسریعی در روند‌های اساسی اصلاحی ایجاد شود.

۱۸ بهمن ۹۸



سرکوب الزاما همیشه بد نیست و گاه برای برگرداندن آرامش به جامعه لازم است ولی هرگز یک راه حل نیست و صرفا مسکنی است برای کوتاه مدت و برای درمان باید به علت این اعتراضات رجوع کرد اما جمهوری اسلامی به جای گوش فرا دادن به این صداها و تلاش برای اصلاح خود اقدام به سرکوبی بی سابقه در آبان کرد و در حالی که مردم انتظار داشتند رفتار حاکمیت بعد از این حوادث تغییر کند ولی تصمیم در حلقه‌ی قدرت بر این شد که عقب نشینی نسبت به مواضع سابق صورت نگیرد و حتی دو ماه بعد و در مواجهه با اعتراضات کاملا مسالمت آمیز مردم و دانشجویان داغ دار اقدام به اعمال سرکوبی شدید کرد.

این رفتار حاکمیت در کوتاه مدت به نتیجه‌ای جز فرو ریختن دیوار اعتماد و از دست دادن مشروعیت و مقبولیت خود نداشت و شاید ثبت کمترین میزان مشارکت در انتخابات‌های مجالس بعد از انقلاب و همچنین واکنش مردم نسبت به شیوع ویروس کرونا در جامعه مهر تاییدی بر این مدعا باشد.

اما قسمت ترسناک‌تر ماجرا ادامه پیدا کردن همین شرایط در برخورد با صداها و مخالف است که میتواند در طولانی مدت منجر به عادی سازی دخالت بیگانگان در مسایل داخلی یا تبدیل اعتراضات و مخالف‌های مدنی و غیر خشونت آمیز به حرکات و اعتراضاتی خشونت آمیز شود و دلیل آن نیز این است که مردم و فعالین جامعه هنگامی که دست به اقدامات مدنی و غیر خشونت بار میزنند جوابی جز سرکوب نمی بینند پس در نتیجه‌ی به دنبال نا امیدی حاصل ممکن است دست به حرکات خشونت آمیز زده و یا از دخالت قدرتهای خارجی در امور داخلی حمایت کنن.

شاید امروز بزرگترین وظیفه‌ی هر وطن دوستی این است که تمام تلاش خود را به هرنحوی برای برهم زدن این بازی که در آن باخت هم برای مردم است و هم حاکمیت بکند؛ شاید این بن بست ختم به خیر شود. □

در صورت قبول پیش فرض‌های بالا حالا با دو سوال مهم رو به رو هستیم؛ اول اینکه چرا ناکارآمدی در ایران به چنین سطحی رسید که مردم را به واکنش واداشت؟ دوم اینکه چرا این اعتراضها بجای مسیرهای کم هزینه‌تر به کف خیابان‌ها آمد؟

علت کارآمدی یا ناکارآمدی یک سیستم، یک سوال بسیار اساسی و گسترده است و در اینجا قصد پرداختن به آن را نداریم ولی در مورد سوال دوم؛ اگر به دنبال جواب این سوال در رسانه‌های حاکمیتی بگردیم جز تکرار کلیشه‌هایی از جنس اینکه مردم فریب خوردند و در دام توطئه خارجی افتادند نخواهیم یافت.

اما حقیقت این است که اعتراضات خیابانی در همه جای دنیا اتفاق میافتد و راه پاسخ گویی به آن پاک کردن صورت سوال و به تیر بستن آنها نیست، این شکل از اعتراض معمولا در بن بست‌هایی ایجاد میشوند که مردم ناراضی راه دیگری برای بیان مشکلات خود نمی بینند. برای مثال اتفاقات آبان زمانی به وقوع پیوست که مردم ناراضی از موج تورمی ایجاد شده در ماه‌های قبل، به صورت ناگهانی و بدون هیچ گونه پیش زمینه‌ای در حالی که مسئولین مربوطه قول بر عدم گران کردن بنزین داده بودند با افزایش قیمت آن رو به رو شدند، در این زمان مردم فرودست که سالها با فشارهای گوناگون اقتصادی ساخته بودند به این نتیجه رسیدند که قطعا گوش شنوایی در بالا دست حضور ندارد که بخواهد صدای خرد شدن استخوانهایشان را زیر این فشار بشنود، پس دست به حرکتی زدند تا صدایشان شنیده شود.

یا در مثال حادثه هواپیما که آخرین آجرهای اعتماد میان مردم و حاکمیت فرو ریخت در واقع قبل از فاش شدن حقیقت هنوز بودند افرادی که امید داشتند به اینکه شاید بعد از حوادث آبان افرادی در حکومت این حجم از بی اعتمادی و نارضایتی را درک کرده باشند و بخواهند با مردم رو راست باشند ولی بعد از برملا شدن واقعیت همان اندک کور سوهای امید به شنیده شدن هم خاموش شد و مردم را به نشانه اعتراض به خیابان‌ها کشید تا بلکه شنیده شوند.

البته نکته قابل توجه در هر دو اعتراض پاسخ حاکمیت یکسان به این تلاش برای شنیده شدن، سرکوب.



اما اعتراضات بعدی که به فاصله‌ی تقریباً دو ماه اتفاق افتاد (همین فاصله‌ی کم بین دو اعتراض با علت‌های متفاوت در ج.ا.بی سابقه است) به سبک اعتراضات سال ۷۸ و ۸۸ تماما خواستگاهی از نوع سیاسی داشت با معترضانی که علت حضورشان در خیابان دروغی بود که حاکمیت به آنها گفته بود.

همانطور که ذکر شد با اینکه خواستگاه اعتراضات آبان کاملا معیشتی و دی کاملا سیاسی بود؛ میبینیم که مفهوم شعارهای داده شده در هر دو اعتراض تقریباً یکسان بوده و پرخاش‌هایی بود اغلب تند بر علیه تمام ساختار و مهم‌ترین افراد آن یا به صورت صریح‌تر علیه ساختاری ناکارآمد که معترضان این ناکارآمدی را از چشم افراد شاخص آن می‌دیدند.

بوجود آمده است و چارچوب دیگری باید برای آن تعریف کرد اما اصل پوییش و کنشگری و تحول خواهی دانشجویی بسیار مفید و مهم برای آینده ایران است.



گفت‌وگو

محمد شکوهی | گفت‌وگو با دکتر مقصود فراستخواه؛
جامعه‌شناس و استاد دانشگاه شهید بهشتی

آینده‌ی ایران

راه ساختن آینده‌ای بهتر برای ایران

من در مطالعاتم به چیزی رسیدم که نامش را «نخبگان معمولی» گذاشته‌ام. در ایران حال حاضر به یک لحاظ نخبگان‌شان درمانده‌اند؛ چه نخبگانی که در قدرت‌تند و چه آن‌هایی که در اپوزسیون قرار دارند. نخبگانی که در حاکمیت قرار دارند دنبال حفظ موقعیت خود هستند، شاید در دوره‌هایی قبل از قدرت مبارزه می‌کردند اما در حال حاضر فقط دنبال حفظ موقعیت هستند. در روبروی آنها نخبگان اپوزسیون قرار دارند که در حال حاضر در نوبت تسخیر قدرت اند و پایبند منافع عمومی و ملی نیستند. به نظر من اصلاح‌طلبی ضعیف هم شکست خورده و در ایران جواب نداده و بعید است کاری از پیش ببرد. در نتیجه کمبود نخبگانی که بتوانند اصلاح ساختاری انجام بدهند حس می‌شود و مفهوم نخبگان معمولی بروز می‌کند.

نخبگان معمولی مانند افراد فعال در NGOها، نهاد های مدنی و حوزه های اجتماعی هستند و از جمله آنها نخبگان

شغلی دارند، پویایی فکر دارند، آرمان فکری دارند، در هر کدام آگاهی متفاوت دارند، دنبال تخصص‌های متفاوت هستند و از منظرهای متفاوت به یک مسأله نگاه می‌کنند و در سطح ملی می‌توانند باهم در ارتباط باشند که کمتر گروه اجتماعی اینچنین شرایطی دارند. در نتیجه یکی از ظرفیت‌های کنشگری در ایران جنبش دانشجویی است. با وجود اینکه معتقدم از لحاظ تاریخی تغییراتی در این جنبش

تصور شما از جنبش‌هایی که بوجود آمده (خصوصاً در حوزه دانشجویی) چیست و چه شکل و حدودی دارد؟

مطمئناً من برای کنش‌های دانشجویی در کنار کنش‌های دیگر جامعه اهمیت زیادی قائلم. دانشجوی در دوره‌ای قرار دارد که بهتر می‌تواند به جامعه کمک کند، امکان سازمان‌دهی بیشتری دارد، بهتر می‌تواند باهم ارتباط برقرار کنند، کمتر تعلقات

دانشجویی می باشند و من معتقد به کنشگری دانشجویی ازین لحاظ می باشم. حال با توصیفی که گفتم برای محافظت از آینده ایران دو راهبرد وجود دارد: یکی اصلاحات اساسی و ساختاری مانند تغییر در ساختار قدرت و قانون اساسی. دیگری نهادسازی و ظرفیت سازی در جامعه و در واقع توانمند کردن جامعه.

در راهبرد اول باید حاکمیت اصلاح بشود و باید تاکید کنم که تغییر و اصلاح کوچک پاسخگو نیست و باید اساسی باشد تا حاکمیت پاسخگو بشود، گردش قدرت بوجود بیاید، قانون اساسی تغییر بکند، مساله حاکمیت چندگانه حل بشود. در شرایط حال حاضر یک دولت و حاکمیت وجود دارد که حاکمیت در مواردی مانع عملکرد دولت می شود و دولت هم در برابر عملکرد ضعیف خود پاسخگو نیست و بهانه می آورد در نتیجه یک شکل یکدست از جمهوری وجود ندارد و ماند بار کجی است که به منزل نمی رسد و باعث اتلاف منابع انسانی و سوختن فرصت های توسعه خواهد شد.

اما راهبرد دوم متضمن یک ژرف اندیشی عمیق و صبوری طولانی است که به مانند تعبیر مهندس بازرگان تحت عنوان ((قانون بی نهایت کوچک ها)) که به نتیجه اجتماعی می رسد. مانند نهادهای مدنی و صنفی و NGO ها که به دنبال خیر رسانی عمومی و تحول خواهی و تمرین کار اجتماعی و تقویت جامعه اند.

جامعه ایران همواره به حالت ذره ای یا توده ای بوده است و حالت سازمان یافته دقیق نداشته است. ذره ای به این صورت که هرکسی دنبال هدف خود و حفاظت از شرایط خودش و توده ای به این صورت که تبدیل به موجی می شود که اسیر عده ای موج سوار می شود. این مشکلات به دنبال سازمان یافته نبودن جامعه است و جنبش های گفته شده در جهت سازماندهی اینجنین جامعه ای می توانند حرکت کنند. جامعه ای که سازمان یافته نباشد نمی تواند در جهت وارد کردن فشارهای سازمان یافته به حاکمیت حرکت کند.

در مورد مسیر اصلاح ساختاری مثالی میزنم: فرزند بنده تحصیلکرده حقوق است و مدتی پیش قرار شد باهم بنشینیم و از منظر قانون اساسی بنگریم که آیا می شود با برقراری یک همه پرسی که در متن

قانون اساسی آمده ات تغییر و اصلاحی ساختاری انجام بدهیم که بتواند شرایط حال حاضر را بهبود ببخشد؟ باید بگویم هرچه تلاش کردیم با این قانون اساسی جدید که پیچیدگی های خاصی دارد، نتوانستیم مسیری ترسیم کنیم. تقریباً محال به نظر می رسید پس عملاً راه اصلاح ساختاری در ایران ساده نیست و نیازمند اصلاح که حالتی بین انقلاب و اصلاح است می باشد که با توجه به شرایط جهانی و منطقه هزینه های زیادی دارد و شرایط پیچیده ای بوجود می آورد و از طرف دیگر نیروهای انقلاب را هم نمی شود نادیده گرفت. پس در نتیجه باید مصالحه ای بین انقلاب و کشور ایجاد کنیم. یک مصالحه منطقی که منافع بزرگ کشور حفظ بشود کمی پیچیده و سخت به نظر می رسد و راه حل رفع این پیچیدگی توانمند سازی جامعه برای فشار همه جانبه است، که با این جنبش های کوچک این مصالحه امکان پذیر می شود.

حاکمیت در این ۴ دهه با نفت بزرگ شده است و با دین مقدس سازی شده است و چون جامعه در حالت منفعل قرار دارد، در برابر مافیاهای مختلف نمی تواند کاری از پیش ببرد. با جامعه ای که فقط سینه اش را برای گرسنگی سپر می کند نمی توان مساله ای را حل کرد. جامعه ایران برای اینکه موجی برای موج سواران نشود نیاز به بازی با نخبگانش دارد نه اینکه بازیچه نخبگانش بشود، جامعه ایران در حال حاضر بالفعل نیست و نیاز به تلاش مضاعف در این راه پیچیده و دشوار دارد.

چگونه می شود حرف از نیاز به جنبش های کوچک اجتماعی زد حال آنکه اتفاقات اخیر و حرکت های امروزی مردمی علتش نبود همین جنبش ها به دلیل حذف توسط حاکمیت است؟

پاسخ به این سوال در افسانه زدایی از قدرت است، بطور مثال یک NGO که برای کودکان خیابانی با ۵۰ عضو تشکیل می شود و تشکیل یک مجمع و صندوق و غیره می دهد و و پیگیر یکسری مطالبات خاص می شوند و بعداً همین افراد در کنار هم یکدیگر را نقد می کنند و بعداً ممکن

است نماینده ای از آنها به سازمان بالاتر برود. وجود تعداد زیاد چنین جنبش هایی خود بخود شرایطی را بوجود می آورد که از قدرت افسانه زدایی بشود. در اینجا آزادی با کاربرد زبان اجتماعی بجای زبان سیاسی به عنوان یک اصلاحات حقوق اجتماعی ترجمه می شود زیرا طبیعت مدنی آن ایجاب یک فرهنگ گفت وگویی می کند که جایگزین فرهنگ شعاری در جامعه می شود. نتیجه اینکه پایه های حرکت ما باید جنبش های کوچک و نخبگان معمولی باشند و جامعه ازین لحاظ سازماندهی و قوی شده باشد تا بتواند از پس کار سنگین و پرمشقت اصلاح ساختاری بر بیاید.

جنبش دانشجویی همواره همراه ارمان خواهی بوده در حالی که شرایط فعلی جامعه مردم را به سمت عقلانیت و واقعیت گرایی برده است در مورد حرکت جنبش های دانشجویی به سمت عقلانیت چیست؟

در واقع حرکت جنبش دانشجویی صرفاً نباید به سمت عقلانیت برود بلکه ازین عقلانیت باید به گونه ای استفاده بشود که آرمان های جنبش را پخته تر بکند نه اینکه جلوی آرمان ها را بگیرد و باعث دست کشیدن از مطالبات بشود.

نتیجه بلوغ جنبش دانشجویی دو اتفاق است: یکی اینکه کثرت تفاوت های موجود در سبک زندگی و طرز تفکر را درون خودش بیشتر قبول می کند. دیگر اینکه بین عقلانیت و واقع گرایی و تحول خواهی و آرمان گرایی آلیاژ و ترکیب خاصی ایجاد می کند.

از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید متشکرم.



همدم روز های مه گرفته ،
آیدای بی پروای من

اینجا مهبای حضور تو نیست
و من نمیدانم تا دیدار بعد
قلب دقترم چند شعر دیگر می تپد
اما بدان که در پی یک گریزم
تا با پای پیاده به سویت راهی شوم

نمی دانی در این شهر محزون
چقدر لبخند سرخ تورا کم دارم

بیش ازین خاطرت را آزرده نمی کنم
مراقب خودت باش

برایت باز هم نامه خواهم نوشت
اگر پستیچی ها را به صلیب نکشند

اگر فردایی نباشد
جای چه کسی
تا ابد
در من خالی می ماند،

بیش از همه
دلتنگی کدام صدا
دل مرا می لرزاند

اگر فردایی نباشد
فصل آخر قصه را
چگونه می نگارم
وقتی می دانم
تمام آرزوهایم
خاکستری سوخته اند

امروز را
فقط به این فکر میکنم
که اگر فردایی نباشد
سقف نیلگون جهان را
به حد کافی فهمیده ام؟



نانوشته ای برای آیدا

هومن نصیری

آیدای خوب من

میخواستم از عشق برایت بگویم اما
تو نیستی و من سخت از کرانه های دوست داشتن بدورم

این روز ها عشق از پستوی تاریک خانه ها
به مانند کودکی وحشت زده مارا می نگرد

چقدر دلم میخواست که بگویم مرا جز تو غمی نیست
و هر چه هست در پیچ و تاب گیسوان عطراآگین تو خلاصه
می شود

کاش غم دیگری نبود
جز فاصله ای که بوسیدن دست هایت را نا ممکن می سازد
اما اندوه بسیار است

شعر ، آرام آرام در من می میرد
گذر زمان غم نبودنت را با هزاران درد دیگر پیوند میزند
آدم ها از محبت تهی میشوند
کودکان در سطل زباله خوشبختی گم شده را می جویند

ساده بگویمت ، شهر حال خوبی ندارد
هر که می پرسد چرا، سرب داغ جواب می گیرد



در غم مهجوری کتاب



از جامعه، کتاب های با قیمت چند برابر شده را از سبد خرید خود حذف کنند و به ناچار غذای فکر و روح را فدای غذای جسم کنند.

اما آنچه واضح است این است که روح کتاب دوستان بدون کتاب آرام نخواهد یافت و در چنین شرایطی به جای حسرت خوردن و ناامیدی از خرید، که اغلب با مشاهده قیمت ها به سراغ آدم می آید میتوان به راه های جبران آن اندیشید.

از جمله این راه ها تبادل کتاب بین دوستان، خرید نسخه ی الکترونیک کتاب ها (که این روز ها در سایت های متعدد شمار زیادی از این کتاب ها عرضه میگردد)، مراجعه به کتابخانه ها و ... اشاره کرد. بیا بید تا در این شرایط غذایی فکر و روح را فراموش نکرده و عمیقاً باور کنیم که کتاب، دانش و آگاهی، نجات دهنده ذهن نا آرام این روزهای ماست.



عاطفه نظریه

دیر زمانی نیست که خبر سرانه مطالعه پایین در کشور را می شنویم و دائماً در اینجا و آنجا صحبت از کم کتاب خواندن و مقایسه خودمان با این کشور و آن کشور می کنیم. کم خوانی که ریشه های آن از سانسور های متعدد گرفته تا قیمت و سبک زندگی و ... گسترده شده است. گرچه که آمار ها نیز در این زمینه متعدد و متفاوت و گاهی متناقض است اما جهت اثبات و درک این مسئله کفایت نگاهي به اطرافیان خود و حتی خودمان بیندازیم و از خود بپرسیم: راستی آخرین کتابی که خواندم کی بود؟ و جواب آن به تنهایی اثبات کننده این حقیقت تلخ خواهد بود.

اما بیا بید نگاهي به روزه های روشن سال های اخیر بیندازیم؛ فضای مجازی، پدیده ای که روز به روز بر سرعت رشد آن افزوده می شود.

حضور در فضای مجازی و امکان تبادل اطلاعات، گروه های فرهنگی که در این فضا فعالیت میکنند و امکان دسترسی آسانتر به کتاب در سالهای اخیر رفته رفته داشت نهال ضعیف کتابخوانی را جانی تازه میبخشید تا اینکه در سال ۹۷ و در پی بحران های اقتصادی و افزایش قیمت کاغذ ضربه مهلکی بر پیکره این نهال وارد شد. افزایش روز افزون قیمت کتاب و به موازات آن خالی شدن روز افزون جیب مردم موجب شد تا قشر عظیمی

کرونا، دانشجویان، و کادر درمان

آنچه کرونا در نسبت دانشجویان و کادر درمان معلوم ساخت

و در خیلی مواقع سیستم پرستاری به عنوان مسئول توزیع امکانات، از ارائه لوازم حفاظتی به دانشجویان، به دلیل این که پرسنل رسمی بیمارستان ها نیستند سر باز زدند. تاجایی که دانشکده پزشکی تصمیم به پخش شبانه ماسک بین دانشجویان دانشکده از طریق نماینده ها گرفت. این روش به مدت دو روز ادامه داشت و در طی این ۲ روز حتی کارورزان دانشگاه ۲۰۰۰ ماسک جراحی (جهت مصرف بیش از ۱۰ روز سهمیه بندی شده کارورزان) را از طریق خیرین به دانشکده اهدا کردند. اما متأسفانه از روز سوم شاهد بودیم مجدد این وسایل حفاظتی به بیمارستان ها سپرده شد تا به این صورت بین کارورزان تقسیم گردد و تا به این لحظه، ۸ام اسفند ماه به عنوان مثال در اورژانس عدالتیان هر اینترن با ضمانت و پیگیری بسیار صرفاً مستحق دریافت یک تا دو عدد ماسک جراحی ۳ لایه آن هم در صورت برخورد با موارد مشکوک می باشد در صورتی که سهمیه سایر پرسنل هر روز صبح بین پرسنل تقسیم میگردد و با توجه به شیفت های ۸ ساعته پرسنل این سهمیه ۳ عدد در ۸ ساعت می باشد.

گرچه در این بین بیمارستان هایی مانند هاشمی نژاد، اکبر و شیخ به خوبی این تقسیم در میان کارورزان انجام شده اما در کار همان ها هم نیز انتقاد وارد است.

انتقاد اصلی این است آیا الان شرایط استفاده از نیروی جوان و کم تجربه کارورز در بیمارستان هاست؟ گر هست آیا طبق پروتکل های وزارتی نیاز به حداقل وسایل حفاظتی برای جلوگیری از برخورد کارورزان نیاز نیست؟

بر اساس هیچ پروتکلی نمیتوان یک کادر درمان با ماسک ساده جراحی به ویزیت و مواجهه با بیمار مشکوک فرستاد مگر پروتکل بیمارستان امام رضا. در نهایت امید این هست که شاهد اتفاق برای هیچ یک از کارورزان همچون دکتر کیخسروی فقید نباشیم که آن موقع برای عمل خیلی دیر است. □

امیرحسین سرسرای کروناویروسی که این روزها کل دنیا درگیر آن هستند، اما در ایران در اولین روز اسفندماه بالاخره ورود این ویروس با اعلام مثبت شدن آزمایش دو مورد که در روزهای قبل تر فوت شده بودند، اعلام رسمی شد.

از دید یک کارورز پزشکی، این روزها در دانشگاه علوم پزشکی مشهد چگونه گذشت؟

همچنان ادامه داشت و در نهایت تعطیلی دانشگاه علوم پزشکی مشهد از تاریخ ۴ اسفند در همه سطوح دانشجویی به جز کارورز و دستیار و دانشجویان پرستاری ترم ۷ و ۸ اعلام شد.

بچه های کارورزی از همان ابتدا با توجه به سایر دانشگاه های کل کشور معتقد بودند که این تعطیلی باید در سطح آموزشی برای همه ی سطوح مشترک باشد و دانشگاه در این شرایط در صورت اضطرار از دانشجویان کشیک استفاده کند و به همین منظور گروهی مشترک با مسئولین دانشکده شکل گرفت که پس از ۲ روز نهایتاً تصمیم فوری مبنی بر تعطیلی دو روزه دانشجویان کارورز در نوبت آموزشی صبح و حضور دانشجویان کشیک گرفته شد.

در طول این کشیک ها چه رخ داد؟ متأسفانه کارورزان در دو بیمارستان امام رضا و قائم از همان ابتدای اعلام بیماری با کمبود شدید امکانات مواجه بودند

در ابتدا و قبل از این خبر و حتی بعد این خبر شاهد یک تابوی بزرگ به اسم کرونا در میان مسئولین و بعضاً اساتید دانشگاهی بودیم. پرسنل و دانشجویانی که به دلیل جلوگیری از ترس مردم از استفاده از ماسک منع میشدن، برخوردهای سلیقه ای برخی افراد با دانشجویانی که بیماری علامت دارا مارک کرونا میزدند. اما تدریجاً این قضیه شکل جدی تری به خود گرفت تا جایی که دانشگاه های کل کشور از روز دوم اسفند ماه تک تک برای جلوگیری از مواجهه دانشجویان تعطیل شدند. مقاومت دانشگاه علوم پزشکی مشهد

فراوانی را در سال قبل از آن در خوابگاه بهارستان ایجاد کرده بود - چند روز زود تر از زمان اعلام شده آغاز گردید تا مشکلات عدیده ای را در زمان امتحانات دانشجویان به آن ها تحمیل کند . ورود ساکنین خوابگاه بوستان به خوابگاه گلستان از یکسو و عدم تخلیه خوابگاه گلستان از سوی دیگر ، موجب اختلال در فرآیند اسکان دانشجویان و نارضایتی عمومی ایشان گردید . اما این پایان اتفاقات تابستان ۹۶ نبود . در تیرماه ۹۶ ، اطلاعیه از طرف حراست کوی پردیس صادر گردید که در آن از بسته شدن درب صارمی از بیست و سوم تیرماه لغایت یک مهرماه خبر داد . این اطلاعیه موجب ایجاد سیلی از پیام های فضای مجازی در باب نارضایتی از این اقدام مسئولین دانشگاه شد . از همان زمان فعالین صنفی نسبت به این موضوع و تبعات این تصمیم به مسئولین دانشگاه هشدار دادند . در اولین واکنش رسمی دانشجویان به این واقعه ، سید محمد هادی اسمعیلی ، دبیر وقت شورای صنفی دانشگاه ، در طی نامه ای به ریاست دانشگاه ، درب صارمی را اصلی ترین مسیر رفت و آمد دانشجویان عنوان نمود و خواستار پیگیری ایشان در بازگشایی درب صارمی شد . در همین هنگام با توجه به گمانه زنی ها مبنی بر علیت اختلافات معاونت دانشجویی - فرهنگی و نهاد رهبری در بسته شدن درب صارمی از دانشجویان به صورت خودجوش اقدام به نگارش نامه برای نهاد رهبری و جمع آوری امضا نمودند . نخستین پاسخ از طرف مسئولین را روابط عمومی معاونت دانشجویی فرهنگی در بیست و سوم تیرماه و مصادف با نخستین روز بسته شدن در

سهراب نوذری لئو تولستوی می گوید : «راویان تاریخ ناشنوا هستند ، چون به پرسش هایی پاسخ می دهند که هرگز پرسیده نشده است» . راقم این سطور نیز سعی دارد راوی ماجرای دراماتیک باشد که شاید برای خیل زیادی از افراد که در سال های اخیر وارد دانشگاه شده اند ، محل سؤال نبوده ، اما برای کسانی که آن روز ها را با چشم های خود دیدند هنوز بی پایان مانده باشد .

پردیس دانشگاه علوم پزشکی مشهد از نظر جغرافیای شهری دارای سه راه عبور و مرور می باشد . راه اول - که راه اصلی و تنها راه عبور وسایل نقلیه نیز می باشد - واقع در انتهای بلوار باهنر بوده و به همین سبب درب باهنر نیز خوانده می شود . راه دوم نزدیک به خوابگاه بهارستان چهار بوده و بیشتر مورد استفاده دانشجویان همان خوابگاه قرار می گیرد اما آخرین راه که به سبب امکان دسترسی راحت تر به مراکز خرید ، مراکز درمانی ، مترو و مابقی ساختار های شهری بیشتر مورد توجه دانشجویان بوده است ، درب موسوم به ((درب صارمی)) می باشد .

نخستین جرقه های بسته شدن درب صارمی که در نهایت ، تبدیل به بحران شد ، در اسفند ماه ۹۵ زده شد . در آن زمان با توجیه ((کاهش تعداد دانشجویان و جهت کم کردن هزینه ها)) این تصمیم اتخاذ گردید . در آن زمان جز محدود دانشجویان درگیر و فعالین صنفی کسی به این موضوع واکنشی نشان نداد . در تابستان ۹۶ با توجه به تصمیمات قبلی اقدامات لازم برای بازسازی خوابگاه بوستان آغاز گردید . اما متأسفانه آغاز تعمیرات - که مشکلات

دربِ بحران سازِ صارمی

صادر نمود. در این اطلاعیه علت اصلی بسته شدن در، صرفه جویی در منابع مالی و نیروی انسانی عنوان گردید. در این اطلاعیه دو نکته ذکر گردید که مورد انتقاد شدید دانشجویان قرار گرفت. در بند اول اطلاعیه هزینه شیفت نگهبانی ۱۵ میلیون تومان در ماه عنوان شد که با واکنش شدید دانشجویان در فضای مجازی همراه بود. همچنین در بند سوم، اعلام شد فروشگاه جنب سلف، اقلام بیشتری را در اختیار دانشجویان قرار خواهد داد که روز بعد از این اطلاعیه فیلمی در فضای مجازی منتشر گردید که حاکی از خالی بودن فروشگاه بود. این مشکل با پیگیری مسئولین در روزهای بعد اصلاح گردید. پس از این اتفاقات جلسات و پیگیری های متعددی جهت باز نمودن درب صارمی صورت گرفت. به جرئت می توان گفت یکی از مؤثرترین جلسات که بر نگاه عمومی بر علت بسته شدن در اثر گذاشت جلسه ۲۷ تیر جمعی از فعالین صنفی و دانشجویی با معاونت وقت فرهنگی - دانشجویی بود. در این جلسه علاوه بر مسائل مالی، مسائل امنیتی نیز از علل بسته شدن درب صارمی شمرده شد و قرار بر حضور مسئولین دانشگاه در روزهای آتی در خوابگاه ها جهت پاسخگویی به سوالات شد. با ایجاد بسته های حمایتی بیشتر معاونت دانشجویی - فرهنگی از جمله سرویس ابتدای باهنر، امکان استفاده دانشجویان از درب بهار چهار و موارد دیگر، قسمتی از مشکلات دانشجویان برطرف گردید اما به طور کامل رفع نشد. با آغاز سال تحصیلی جدید، حفاظت فیزیکی کوی پردیس طی اطلاعیه ای اعلام کرد از تاریخ هفده ام شهریور ماه تا اول مهر درب صارمی از ساعت ۱۶ باز خواهد بود. این پیام در نگاه اول به عنوان اقدامی مثبت تلقی شد، به دلیل آنکه بر اساس اطلاعیه قبلی دانشجویان برای باز شدن درب صارمی باید تا اول مهر صبر میکردند، اما این همه ماجرا نبود.

با فرارسیدن اول مهر و اتمام زمان اطلاعیه قبلی، برخلاف انتظار در اطلاعیه جدید تنها شش تا هشت صبح به اطلاعیه قبلی افزوده شد. این موضوع واضحاً با اطلاعیه نخست روابط عمومی معاونت دانشجویی - فرهنگی، که علت را کاهش تعداد دانشجویان عنوان می

کرد در تناقض بود و گمانه زنی هایی که از پیش وجود داشت را تقویت کرد. بی شک مسئله درب صارمی یکی از عجیب ترین و پیچیده ترین موضوعات تمام ادوار حوزه معاونت دانشجویی - فرهنگی دانشگاه علوم پزشکی بوده که با اتخاذ تصمیمات نادرست مسئولین ماه های متمادی دانشجویان و مسئولین را درگیر خود کرد و حتی این موضوع به خارج از دانشگاه کشیده شد. بعضی خبرگزاری ها - گاه ها برای تسویه حساب های سیاسی و نه خیرخواهی دانشجویان - با افرادی بدون ذکر نام آن ها مصاحبه کرده و آن را منتشر کردند. خبرنگاری نیز با اینجانب، به عنوان دبیر وقت شورای صنفی دانشگاه مصاحبه کرد، اما آن مصاحبه هرگز منتشر نشد. در مصاحبه ای دیگر مهدی محمدی، مسئول هیئت تشنگان علقمه دانشگاه علوم پزشکی مشهد در گفتگو با خبرنگار خبرگزاری دانشجویان در مشهد اعلام کرد: ((مسئولین دانشگاه علوم پزشکی مشهد متأسفانه هیچ دلیل منطقی برای این کار ندارند و فقط اعلام می کنند می خواهند که برنامه های مسجد کاملاً دانشجویی و با حضور دانشجویان باشد و به همین بهانه، اجازه استفاده مردم از این ظرفیت را نمی دهند)). این مصاحبه نشان داد بخش هایی که ما از علل بسته شدن درب صارمی میدانیم تنها قله کوه یخ علل واقعی این امر هستند. در هفدهم مهرماه، دفتر آیت الله علم الهدی نامه ای را خطاب به نهاد رهبری در دانشگاه علوم پزشکی مشهد نوشت که در آن ذکر گردید: ((امکان ادای نماز را برای اهالی

و مومنین فراهم کنید و در آن محترمانه فضای دانشجویی حفاظت شود)). پس از انتشار این نامه حجت الاسلام رضایی، معاون دفتر نهاد رهبری دانشگاه علوم پزشکی مشهد در تاریخ ۲۸ مهرماه در گفتگو با خبرنگار دانشگاه خبرگزاری دانشجویان در مشهد، گفت: پس از نامه آیت الله علم الهدی، امام جمعه مشهد مبنی بر بازگشایی درب مسجد حضرت زهرا(س) به روی مردم نماز گذار محله صارمی مشهد و البته با پیگیری های رسانه ها تقریباً به مدت یک هفته است که این درب بازگشایی شده است.

با آغاز به کار دور جدید شورای صنفی به دبیری این جانب، پیگیری ها جهت رفع مشکلات موجود ادامه یافت و منجر به افزایش زمان بازبودن درب صارمی گردید. در همین دوره، عده ای از دانشجویان در زمان های بسته بودن در، اقدام به پیریدن از روی آن کردند که بعداً با بررسی دوربین های مدار بسته اسامی آن ها جهت پیگیری های بیشتر به کمیته انضباطی معرفی گردید. بعضی فعالین دانشجویی اقدام این دانشجویان را نتیجه تصمیمات غلط مسئولین عنوان کردند و از این اقدام دانشجویان حمایت کردند. با پیگیری های صورت گرفته در حکم این دانشجویان - که بعداً ((فرقه پرنده)) نامیده شدند - تخفیف ایجاد گردید. درب صارمی نمونه ای از تبدیل مشکلی ابتدایی به یک بحران تمام عیار بود. توجیهات نا به جا، عدم شفاف سازی علت دقیق مسئله و کشیده شدن مسئله به بیرون از نهاد دانشگاه سه عامل اصلی بروز این بحران بود که می تواند هر زمان دیگر و در هر موقعیت دیگری از کاه، کوه بسازد. □



گفت‌وگو

مصطفی حق بیان گفت‌وگو با دکتر ابراهیمی

در احوال معاونت
فرهنگی‌ای که گذشتکارنامه‌ی
شیخ

به تعبیر دیگر حوزه دانشجویی توسط افراد خاصی اداره می‌شد و ما حتی تشکل‌های فراگیر و با تفکرات متفاوت هم نداشتیم. بنابراین باید در حوزه تشکل‌های دانشجویی یک چارچوب‌هایی را طراحی و برنامه‌ریزی می‌کردیم که بتوانیم یک فضای عمومی تری که جامع تمام افکار باشد به صحنه بیاوریم. این کار با موانع اداری همراه بود. چه زیرساخت‌های اداری کارمندی چه زیرساخت‌های دانشجویی. تشکل‌های بسیج و جامعه اسلامی حاضر بودند، اما سازمان دانشجویان جهاد چندان فعال نبود و انجمن اسلامی تقریباً منحل شده بود. تلاشی که کردم این بود که انتخابات انجمن با حضور بچه‌های سابق انجمن طبق آیین‌نامه انجام شود و سازمان دانشجویان جهاد نیز به همین روال فعال شود.

نکته مهم دیگر این است که با یک فضای خیلی بسته فرهنگی سیاسی اجتماعی روبرو بودیم. نه تنها فضا بسته بود که سعی می‌شد مدیریت‌های این دوره حاکمیت پیدا کند. حرکت‌های زیادی در همان دوره با فشارهای بعضی سازمان‌های بیرونی صورت می‌گرفت. منظور از بیرونی همان افرادی بودند که ولو دلسوزانه بر کارهای دانشجویی نظارت داشتند.

مسائلی که چندان واقعیت نداشت و حتی بعضاً مربوط به دوره قبل از مدیریت بنده بود در سطح شهر و حتی بعضاً کشور علم شد و

مأمور در دوران مدیریت شما در معاونت فرهنگی اصلی‌ترین مشکلات از دیدگاه شخص شما و دانشجویان چه بود؟

من در دومین دوره که مسئولیت معاونت دانشجویی فرهنگی را قبول کردم یک هدفگذاری و برنامه برای خودم داشتم و عمده آن هدفگذاری با توجه به آشنایی قبلی با حوزه دانشجویی در دوره اول معاونت، این بود که یک نظام قانونمند بر حوزه دانشجویی حاکم کنم. چون حس می‌کردم در آن بازه شش هفت ساله که شرایط خاصی حاکم بوده یک مقدار چارچوب قانونی دانشگاه و حوزه دانشجویی دچار نوساناتی شده است. بنابراین با برنامه قانونمداری کار خود را شروع کردم که من مبنای این قانونگذاری را اخلاق گذاشتم.

وقتی که وارد شدم متوجه شدم بیش از چیزی که فکر می‌کردم این چارچوب قانونی بهم ریخته است. بطوری که اگر بخواهم صریح صحبت بکنم حتی یک صورتجلسه از جلساتی مانند هیئت نظارت وجود خارجی نداشت و مدت‌های طولانی بود که حتی شورای فرهنگی هم برحسب ظاهر تشکیل نشده بود و سوالی که پیش می‌آمد این بود که در این مدت برنامه‌های تشکل دانشجویی با مجوز چه کسی انجام می‌شده است. من به جواب‌هایی رسیدم که نمی‌خواهم زیاد آن‌ها را باز می‌کنم اما محوریت همه آن‌ها این بود که ما یک نظام قانونمند و تشکیلاتی بر حوزه دانشجویی نداشتیم یا

پیچید و مانورهای زیادی روی آن‌ها داده شد که حتی اگر به تاریخ آن اتفاقات دقت بشود اصلاً به دوره بنده مربوط نبود و در واقع یک حرکت و جوششی وجود داشت که می‌خواست مدیریت جدید را فلج کند. من با تمام فشارها زیر بار آن موضوع‌ها نرفتم و فشار زیادی که برای تغییر مدیران بنده بود را نپذیرفتم و زیر بار اینکار نرفتم و نهایتاً بعضی واحدهایی که این موضوع را نظارت می‌کردند متوجه شدند هیچکدام از مسائل مطرح شده واقعیت نداشته است.

بحران‌های زیادی را در دوره دوم مدیریت خودم سپری کردم که نمی‌خواهم آن‌ها را زیاد باز کنم اما همه‌شان حکایت ازین دارد که هنوز عده‌ای نمی‌خواستند مدیریت جدید با ایده نو بتواند موفق ظاهر بشود و می‌خواستند فضا را ببندند. و سخت‌ترین مشکل کار در این دوره شش ساله این بود که هنوز عده‌ای می‌خواستند در چارچوب آزاد و غیرقانونی گذشته فعالیت بکنند و حاکمیت بر حوزه دانشجویی داشته باشند اما من مانع این بودم.

بخش دیگری از همین جریان از حوزه دانشجویی فرهنگی به حوزه رفاهی هم سرایت کرده بود و داخل آن قسمت هم این فضا وجود داشت و اگر شما وارد سلف یا محیط‌های دیگر دانشجویی می‌شدید می‌دیدید که انگار یک مدیریت دیگر دارد نظارت می‌کند. ابتدا تغییراتی دادم و تقریباً تمام مدیران را عوض کردم و برای این موضوع دلایل خاصی هم داشتم اما به ترکیب مسئولین اداری کاری نداشتم و به عهده مدیران گذاشتم.

چون دیدم حوزه فرهنگی و رفاهی متفاوت اند و از حوزه فرهنگی و سیاسی اجتماعی همه دانشجویان استفاده نمی‌کنند، اما حوزه رفاهی تقریباً فراگیری خیلی بیشتری دارد و اگر آن را کنترل نکنیم آسیب زیادی به بدنه اجتماعی وارد میشود لذا سعی کردم در این حوزه نظارت‌ها را تقویت کنم. با تغییر مدیران نظارت انسانی را تقویت کردم و با اصرار زیاد و هزینه‌ای که کردم حفاظت فیزیکی را هم تقویت کردم. منظور از حفاظت فیزیکی دو منظور است: اولاً حفاظت الکترونیکی با نصب دوربین و دوماً آموزش پرسنل. مثلاً

در مساله نگهبان‌ها اگر دقت کنیم گاهی اوقات به وظیفه اصلی و حرفه‌ای خود می‌پردازند و گاهی اوقات به عنوان ناظر فرهنگی در حوزه دانشجویی حاضرند.

این نظارت باعث تقویت جریان قانونمداری شد و افرادی که دنبال بهانه در حوزه دانشجویی بودند در حوزه رفاهی جلویشان گرفته شد. نکته جالب این است که افرادی با این کارها مخالف بودند که در خارج از دانشگاه علوم پزشکی مشهد موافق حرکت‌های اینچنینی هستند.

مثلاً نگاه کنید همیشه افراد اپوزسیون هستند که با مساله دوربین مخالف اند با این شعار که بجای نظارت اجتماعی دنبال نظارت سیاسی هستند اما در اینجا داستان برعکس شد و افرادی که از لحاظ سیاسی دیدگاه اپوزسیون ندارند مدعی بودند و با این جریان امور رفاهی مخالفت و مقابله می‌کردند در حالی که خودشان می‌دانستند حرف‌هایشان خلاف واقع است. اما در واقع این دوربین‌ها به ما خیلی کمک کرد چه در فضای سلف چه فضای عمومی و چه فضای مسجد.

عده‌ای از دانشجویان هم با دوربین مخالف بودند که چون نمی‌دانستند علت گذاشتن دوربین‌ها چیست من به آنها حق می‌دادم و وجود دوربین بیانگر فضای قبلی بود اما مهم‌تر این است که منشا تحریک‌ها چه بود؟ شایعه کرده بودند که در مسجد بخش خانم‌ها دوربین دارد حال آن که دروغ بود. اما بطور مثال در قسمت آقایان هر وقت برنامه‌ای می‌گذاشتند حسابی از خوب بودن برنامه تعریف می‌کردند حال آنکه با نظارت دوربین معلوم شد که مخاطب آنچنانی ندارد و نهایتاً ده نفر نشسته‌اند و استفاده می‌کنند. حال آنکه معقول نبود که برای ده نفر کل امکانات یک مجموعه

بزرگ بیش از هزار متری به کار می‌افتاد در حالی که این برنامه‌ها می‌توانست به فضای کوچکتری منتقل بشود. ولی صرفاً بخاطر یک سری مسائل می‌خواستند برنامه ریزی مسجد را از دست ما خارج کنند و در دست افراد خارج از معاونت فرهنگی دانشجویی قرار دهند. اما همین دوربین‌ها از جهاتی هم به نفع‌شان بود. مثلاً هنگام دعوت از یک مقام، مانند امام جمعه مشهد همین دوربین‌ها به برقراری امنیت لازم بسیار کمک می‌کرد. این دوربین‌ها فقط تصویر داشت و صدایی ضبط نمی‌کرد. مسجد تبدیل شده بود به یک پایگاه که مثلاً ده روز محرم یک آقای گوینده علیه دولت یا سایر مقامات رسمی کشور صحبت می‌کرد در حالی که حتی ما باز هم عکس العمل نشان ندادیم و این‌ها ادامه دار بود. اما سوال من این است که آیا دوربین در فضاهای عمومی حق کسی را ضایع می‌کند؟ در فضای دانشگاه هم همین مساله مطرح است.

در راستای اخلاق‌مداری که گفتم یکی از کارهایی که همواره سعی کردم انجام بدهم بالابردن سطح آرامش فکری دانشجویان بود. مثلاً در دوره معاونت جدیدم مسئولین مرکز مشاوره را از گروه روانپزشکی انتخاب کردم. حالا با روانپزشک یا روانشناس در حالی که سطح علمی اینجا این نبود و من معتقد بودم باید به حوزه‌های روانشناختی دانشجویان کمک بشود. این کار مستقیمی بود که صورت گرفته بود اما به صورت غیرمستقیم در بعد رفاهی کارهایی انجام شد که آرامش فکری به ارمغان می‌آورد. مثلاً همین منوهای غذایی که در ابتدای دوره من یک منو غذا بود پس از آن به دو منو و سپس به سه منو رسید. این مساله از این جهت اهمیت دارد که یک فرد که در بیرون مشکلات بسیاری دارد با دلخواه نبودن غذای آنروز تمامی شرایط برایش بدتر می‌شود. نکته این بود که به دانشجویان حق انتخاب می‌داد و به او احترام می‌گذاشت و از طرف دیگر هزینه اضافی برای ما نداشت و بعضاً صرفه جویی هم رخ میداد. اما علیه این کار هم حرکت‌هایی صورت گرفت و مثلاً موقعی که می‌خواستیم منو را دوتا کنیم شایعه پخش کردند که به بهانه منو‌ها می‌خواهند غذا را گران کنند در حالی که

که به من معاونت فرهنگی اجبار می کنند با این دانشجو طور دیگری برخورد بکنم و اگر این کار صورت نگیرد با نهاد های بیرونی با دانشجو برخورد می شود که ناقض استقلال دانشگاه است. اگر قرار است که مثلا هیئت نظارت به این مساله نظارت کند اما باز یک نهاد دیگری گذارند که به هیئت نظارت، نظارت کند؛ که خب از اول مساله را به همان نهاد بالایی بسپارید. نهادهای بیرونی قوانین و ضوابط دانشگاه را ناقص می دانند و به مسائل وارد می شوند حال آنکه مسائل و ضوابط دانشگاه باید در داخل خود دانشگاه و از طریق وزارت اصلاح بشود. با دانشجو از نیروی خارج دانشگاه برخورد می شود و این مساله استقلال دانشگاه را زیر سوال می برد و خیلی سعی کردیم این اتفاق نیفتد. اما من هنوز معتقدم این فضا وجود دارد.

نظر شما برای بحث استعلامی که برای مهمانان تشکل ها گرفته می شود که همواره بر هیئت نظارت حاکم است نه برعکس آن چیست؟

استعلام دو معنا دارد که من با یکی موافقم و با دیگری مخالف. استعلام به این معنا که برای آشنا شدن با شخص مهمان از یک نهاد امنیتی بالاتر مشورت بشود که آیا پرونده یا مشکل قضایی دارد یا خیر؟ من این بخش را حق نهاد امنیتی می دانم اما استعلام به این معنا که شخصی با اعتقادات و افکار سیاسی و مذهبی و فرهنگی، آیا به صلاح هست که در دانشگاه برنامه داشته باشد یا نه، کاملاً مخالفم و معتقدم در واقع ضایع کردن حق هیئت نظارت است.

به واحد های مختلف اختصاص داده شده است در حالی که واحد های مسکونی بودند. در این مساله هم دانشجویها خیلی همکاری کردند و برخی از اتاق های بزرگتر را افزایش ظرفیت دادیم و اتاق های اشغال شده را دوباره برگرداندیم و به دانشجویان تحصیلات تکمیلی هم خوابگاه دادیم. همچنین به علت فرسوده بودن خوابگاه ها درسه سال متوالی تغییرات اساسی با هزینه بالا و موافقت هیئت رئیسه دانشگاه انجام شد.

بحث دیگر حفظ استقلال دانشگاه از نهادهای بیرونی است. شما چه دشواری هایی در این حوزه حس کردید و چه چیزهایی را برای استقلال دانشگاه تهدید می بینید؟

می توانم بگویم فضاهایی هست که استقلال دانشگاه را بشدت تهدید می کند ولی هیچکس به این مساله اذعان نمی کند و همه مدعی استقلال دانشگاه و خواهان آن هستند. اول باید استقلال دانشگاه تعریف بشود؛ از نظر من استقلال دانشگاه این است که آیین نامه و انضباط خود دانشگاه بر آن حاکم باشد و اگر همین مساله را بیاوریم و داور قرار بدهیم، به جرات می گویم که دانشگاه بحران نخواهد داشت. مثلاً آیین نامه تخلفات داریم. بطور مثال دانشجو برنامه ای گذاشته و دچار تخلف شده است. اگر با آیین نامه خود دانشگاه تنبیه بشود مشکلی پیش نمی آید و مشکل از آنجایی شروع می شود

حتی یک نفر سوال نکرد. اما با تمام توان شایعه را پخش کردند و واکنش ما فقط یک بنر بود که نرخ غذا تغییر نمی کند. این مساله بازهم ادامه دار بود. مثلاً در هفته اول تحصیلی که امکان سه منو برای ما وجود نداشت غذا بصورت یک منو بیرون بر ارائه میشد که علیه این هم باز عده ای موضع گرفتند و شعار دادند حال آن که متصدی سه منو بودن غذا خود ما بودیم و قصد برگرداندن شرایط یک منو را نداشتیم.

در پردیس مساله رفت و آمد دانشجو ها بود که با زدن پارکینگ توانستیم کمک بکنیم و یک نکته عرض کنم که دستم در آن موقع از لحاظ مالی خیلی بسته بود. و حتی اوایل قرار بر یک پارکینگ مسطح خاکی بدون اسفالت بود. نکته ای هم بگویم که در این مساله دانشجویان بسیار همکاری کردند و چیزی که فکر می کردم در عرض دو ماه برای دانشجویها جا بیفتد به عرض دو هفته هماهنگ شد. هرچند هنوز هم که هنوز است عده ای همکاری نمی کنند اما فضای عمومی به این سمت رفت و از آن استقبال شد و چیزی که برای من ارزشمند بود و خیلی کمک کرد تفکر اجتماعی بالای دانشجویان بود که زبان تشکر داشتند. در حالی که اینچنین رفتارها در دوره اول معاونت فرهنگی بنده کمتر دیده می شد اما در دوره دوم من بسیار از این رفتارها دیدم که برای شخص من خیلی دلگرم کننده بود و فضایی که عده ای با هر حرکت ما مخالفت می کردند را کاملاً تحت الشعاع قرار داده بود.

مساله بعدی مساله خوابگاه بود. در ابتدای معاونت بنده دانشجویان تحصیلات تکمیلی خوابگاه نداشتند. دلیل آن این بود که دو خوابگاه بزرگ را از حوزه معاونت فرهنگی خارج کرده بودند. یکی خوابگاه آزادی که با چهارصد نفر ظرفیت خیلی مناسب بود و دیگری خوابگاه نرجس نزدیک بیمارستان قائم که یکی از بهترین موقعیت ها را داشت. حتی خوابگاه بهار چهار که قرار بود خوابگاه متاهلی باشد به دلیل کمبود فضا، خوابگاه مجردی شده بود و بازهم دانشجویان تحصیلات تکمیلی ما بدون خوابگاه شده بودند. من با این مساله که دانشجو بیرون از فضاهای ما خوابگاه بگیرد شدیداً مخالف بودم. در ابتدا با یک برنامه ریزی آمار دقیق خوابگاه ها را بررسی کردم و دیدم که بخش بزرگی از فضای خوابگاه ها به اصطلاح فضای پرت شده اند و

در دوره ای که به عنوان نماینده وزیر در هیئت نظارت بودید تعامل با نهاد های امنیتی را چگونه دیدید؟

در ابتدای کار تا نزدیک بهمن ماه نود و هفت نسبتاً خوب بود. نه اینکه دخالتی نباشد، اما اگر جایی هم می گفتند به صلاح نیست بازهم بنای کارشکنی نبود و هیئت نظارت جایگاه داشت اما بعد از اواخر آن سال داستان فرق کرد و تعامل سازنده نبود.

دخالت های نهادهای بیرون دانشگاه و یا افرادی که در داخل دانشگاه سعی در دست درازی در امور خارج از حیطه وظایف خود داشتند تا چه اندازه در درستی کار شما و ایشان موثر بوده است؟

گاهی این مساله که یک نفر از داخل دانشگاه چه استاد و دانشجو و غیره دچار جرم عمومی شده، کاملاً منطقی است که نهاد های بیرونی وارد بشوند اما وقتی فردی فعالیتی در حوزه دانشگاه انجام داده است چه دلیلی دارد که یک نهاد بیرونی به او بگوید که تو مجرمی؟ مثلاً می گویم، دو دانشجو در دانشگاه زد و خورد کرده اند؛ ابتدا با آیین نامه دانشگاه با آنها باید برخورد شود و چنانچه کارآمد و قابل حل نبود آنوقت آنها به محاکم قضایی ارجاع می دهند. در مسائل سیاسی اجتماعی هم همین است و اگر دانشجویی دچار تخلف شده است و مثلاً نشریه ای نوشته است، وقتی این مساله با کمیته ناظر بر نشریات قابل حل است چه دلیلی بر مداخله خارجی وجود دارد و اگر چنین کمیته ها و هیئت هایی تشکیل داده ایم و هویت داده ایم باید رای و نظر آنها را محترم بشماریم.

یکی از مسائل و حواشی دوران مدیریت شما در صارمی و مسجد دانشگاه بود. تا چه حد برای گروه های تمامیت خواه و خواهان امکان نفوذ به پردیس دانشگاه، این قضیه گران آمد؟

در بحث درب صارمی دو انگیزه وجود داشت. یکی دانشجویان بودند که برای رفع نیازهایشان مایل به باز بودن درب بودند و کاملاً درست و منطقی بود و انگیزه دیگر بحث مسجد بود. اول اینکه چرا مسجد آنجا بنا شده است حال آنکه در نقشه اولیه در وسط فضای پردیس قرار داشت و ایده محل بنای آن محصول دوره مدیریت خود من هست. من فکر می کردم اگر مسجد در وسط پردیس باشد مورد استقبال دانشجویی قرار نمی گیرد و همچنین اگر مراسمی برای سایر دانشگاهیان باشد بهتر است نیاز به ورود به فضای دانشجویی نباشد و از بیرون بتوانند به راحتی وارد مسجد بشوند. و حتی اگر مردم خواستند استفاده نکنند مشکلی پیش نیاید.

اما دیدیم این مساله در دوره مدیریت جدید دارد بلای جانمان می شود. اولاً به علت کم بودن محتوای برنامه ها استقبال دانشجویی کم شده است در نتیجه فضاهای خالی دانشجویان با مردم پرمی شد و ثانیاً اینکه به دلیل حضور مردم برنامه عامه پسند می گذاشتند که دقیقاً مساله عکس نظر من اتفاق افتاده بود و بجای اینکه مردم پیرو فرهنگ دانشگاه باشند، دانشگاه پیرو آنها شده است. بعد مسائل

و این رفتارها در راستای انضباط بخشی بود. همین اواخر هم پیش آمده که افراد غیردانشگاهی را به علت اینکه به داخل راه نداده اند سروصدا راه انداخته اند و درگیری فیزیکی ایجاد کرده اند و ادعا می کردند که آنها نیز در مسجد شریک هستند. محدود کردن درب صارمی در واقع اثبات حاکمیت دانشگاه بر فضاهای دانشگاه بود و بالاخره بعد از چند سال اتفاق افتاد.

در این داستان که عده ای با تحریک دانشجویان سوار بر مطالبه بر حق آنها شده بودند آیا از نهادهای بیرونی هم فشاری بود؟

لااقل در مورد مسجد این نهادهای بیرونی که به آنها انتقاد داشتند ورود پیدا نکردند و حداقل من مشاهده نکردم. در مورد موضوع مسجد باید اضافه بکنم همیشه گفتم، تا وقتی من در سمت دانشجویی فرهنگی باشم مسجد از حوزه حاکمیت دانشگاه، به هیچ عنوان خارج نمی شود. گفتم خط قرمز دوره مدیریت من فضاهای فیزیکی دانشگاه است و من بر این فضاها افزودم. مثلاً فضای معاونت فرهنگی در ابتدا و حال حاضر را باهم مقایسه کنید. اگر بخواهم صریح تر بگویم با آیین نامه هایی نهاد رهبری معتقد بود که اختیار مسجد باید در دست آنها باشد که من به شدت مخالفت کردم. معتقدم آیین نامه های نهاد، هیچکدامش چنین حقی را به آن ها نمی دهد. نهاد مجاز است برنامه هایی که مدنظرش است در مسجد با هماهنگی دانشگاه بگذارد و این هماهنگی هم به معنی اطلاع دادن صرف

دیگری اتفاق افتاد مثلاً یک نفر از بیرون برای مشاوره می آمد و مردم مراجعه می کردند اما بعد که پرس و جوی کردیم معلوم نبود چه کسی این مشاور را تعیین کرده و هیچ گونه ضابطه ای بر کارهای حاکم بر آن وجود نداشت. من در این مساله وارد شدم و گفتم، رفت و آمد درب صارمی باید محدود بشود و هر ساعتی امکان عبور و مرور وجود نداشته باشد. اما کاری که کردند تحریک دانشجویان علیه من بود، حال آنکه عده ای برایشان انگیزه مسجد مطرح بود نه درب صارمی. در حالی که دانشجو برایش مساله رفع نیازهایش برای عبور و مرور مطرح بود. اما عده ای از خواسته برحق دانشجویان سواستفاده کردند. ما در مقابل سعی کردیم به این نیاز و خواسته به حق دانشجویان پاسخ بدهیم. از طرفی دیگر با توجه به عبور و مرور کم در بعضی ساعات قرار دادن یک نگهبان مقرون به صرفه نبود اما به علت فضا سازی عده ای این مساله خیلی دیر جا افتاد، اما نهایتاً تبدیل به ضابطه شد.

در مساله مسجد ما اصلاً طرفدار بسته شدن مسجد نبودیم اما باید یک ضابطه از سمت دانشگاه بر آن حاکم باشد و عموم مردم بر آن حاکمیت پیدا نکنند. مثلاً یکبار اتفاق افتاده بود که مردم محل از سمت خودشان برای مسجد هیئت مدیره انتخاب کرده بودند و بارها مشاهده شده بود که در مسجد بدون هیچ نظارتی اطعام می کردند که اگر این غذا برای کسی مشکلی ایجاد می کرد مشکل از سمت دانشگاه شناخته می شد. اما متأسفانه برخی از افراد دانشگاهی ازین مسائل حمایت می کردند اما دقت نمی کردند که ما به زحمت این مسائل را کنترل می کنیم

نیست. بلکه به این معناست که طبق ضوابط دانشگاه عمل کنند و حتی اگر رئیس دانشگاه بخواهد مسجد را واگذار کند من استعفا می دهم و می روم و این اتفاق در تاریخ مدیریتی من اتفاق نخواهد افتاد. در دوره من نه تنها فضای فیزیکی کم نشد که افزایش هم پیدا کرد.

مادر جدیداً دوباره بحث واگذاری مسجد دانشگاه به نهاد رهبری مطرح شده است نظر شما در این باره چیست؟

من شدیداً مخالفم. هرکسی در دانشگاه باید طبق آیین نامه خودش عمل کند و نهاد هم ازین مساله مستثنی نیست. هیچ جا در آیین نامه نهاد، آنرا به عنوان مقام اجرایی نمی شناسد. بلکه طبق آیین نامه هایشان آنها را متولی نظارت بر مسائل مذهبی دانشگاه می داند. بنابراین حق اجرای برنامه های مذهبی و ابراد گرفتن به مسائل خلاف مذهب را دارد، اما این هم به این معنا نیست که فعالیت سایر واحد های دانشگاه را تحت الشعاع قرار دهند. مگر معاونت فرهنگی حق اجرای برنامه مذهبی ندارد که بخواهد مسجد دانشگاه را واگذار کند؟ بنابراین اینکه یک نفر بخواهد متولی بشود و دیگری زیرمجموعه، در هیچ آیین نامه ای نیامده است و من با اینکه نهاد بخواهد متولی مسجد شود کاملاً مخالفم. اما من دیگر تصمیم گیرنده نیستم و با افتخار می گویم در دوره مدیریت من هیچوقت این اتفاق نیفتاد و من کاملاً مقابله کردم.

مادر علت استعفای شما بعد از شش سال فعالیت خوب و همکاری با دو رئیس دانشگاه چه بود؟

در مورد بحث استعفا یکی برمیگرد به خصلت شخصیت خودم که در روز اول هم علاقمند به حضور در این مدیریت نبودم و این را بارها گفتم و در دوره اول به دلیل محذوریت اخلاقی با دکتر محرابی بود و اینکه ایشان به گردن بنده حق داشتند، که من در جواب ایشان نه نیاوردم. اما در دوره دکتر دارابی علی رغم رفاقت با ایشان چون حس می کردم سبک مدیریتی متفاوت باشد استعفا

دادم. در دوره ای که ایشان آمدند فشار زیادی برای رفتن من به ایشان آوردند اما ایشان زیر بار نرفت و من بازهم در محذوریت اخلاقی با ایشان به دلیل مخالفت ایشان با تمام افراد مخالف حضور بنده در سمت معاونت فرهنگی دانشگاه گیر افتادم.

اما وقتی دکتر دارابی استعفا داد موضوع فرق کرد. از یک جهت وزیر دو نماینده فرستاده بود و من حس کردم همه چیز دارد از وزارت تعیین می شود و همه چیز از فضای اخلاقی موجود و انسجام مدیریتی خارج می شود و دلیلی نمی دیدم که بخواهم ادامه بدهم. چندین جریان با من مخالف بودند که من به اجمال در متن استعفای خودم آوردم. من تمام برنامه هایم را به اتکا و حمایت روسای دانشگاه جلو می بردم و در شرایط جدید حس کردم پشتیبانی قبلی وجود ندارد و اگر قرار به ادامه باشد، دائماً باید با افرادی که مخالف حضور من هستند درگیری می شدم و با این مساله که رئیس دانشگاه هم حمایتی نکرد حدس من تقریباً درست از آب درآمد. همچنین بعثت رفاقت من با دکتر بحرینی حضور من باعث حرمت شکنی هایی می شد که به صلاح هیچکسی نبود.

مادر یک خاطره تلخ و شیرین از این دوره بگید؟

بگذارید دو خاطره شبیه بهم برایتان تعریف کنم. یک روز که قرار به برگزاری انتخابات یکی از تشکل ها بود و من در دفتر حضور داشتم قرار بود تا ساعت دو انتخابات باشد و از سمت دیگر من همیشه مخالف انتخابات در سلف بودم. چون آنجا را فضای رفاهی دانشجویان میدانم. یکی از دانشجویان که تفکرات خاصی هم داشت در اتاقم را باز کرد و به تمسخر گفت: دست شما درد نکند که به فکر دانشجوی هستید. من از بیمارستان تا رفتم سلف و برگشتم نتوانستم رای بدهم و علتش هم نبود صندوق در سلف بود. حرفش که تمام شد چون با ادبیات افراد همان تشکیلات صحبت کرد، من گفتم با وجود تفاوت فرد این ادبیات برایم آشناست. اگر شما بخاطر این مشکل نرسیدی به من می گفتی تا من با هزینه شخصی برایت تاکسی بگیرم.

این ادبیات و حرف های خود نیست و حتی کلمات هم تغییر نکرده است. کمی حسرت خوردم سراین قضیه که چرا یک دانشجو به دلیل تفاوت عقیده فکری باید اینقد سطح خود را پایین بیاورد.

داستان دوم درباره دانشجویی است که در خوابگاه همواره به عنوان اپوزیسیون شناخته میشد و در موارد مخالفت بسیار تند برخورد می کرد. وقتی بهاریک را می خواستیم تعمیر کنیم، اینکار که هشت ماه زمان می خواست را باید در عرض دو ماه به اتمام میرساندیم. به دلیل برخی مشکلات کمی این اتفاق دیرتر رخ داد و نزدیک یک هفته از اول سال تحصیلی هنوز کار خوابگاه به پایان نرسیده بود. این دانشجو وارد اتاق من شد و من فکر کردم آمده است تا دوباره دعوا راه بیندازد، اما دیدم آمد داخل و تشکر کرد و من دانشجوی قبلی به ذهنم آمد و فکر کردم بازهم مساله تمسخر است. اما کمی که گذشت متوجه شدم واقعاً برای تشکر آمده است و بعد که کمی تعجب من را دید به من جمله ای گفت که هیچوقت فراموش نمی کنم. ((بعضیا فکر می کنند ما کار خوب رو نمی بینیم)) و از تغییرات خیلی مثبت خوابگاه تشکر کرد. حقیقتاً این اتفاق تمام خستگی کارهای تابستان را از تنم بیرون کرد و برای من بسیار شیرین بود.

مادر کلام آخر؟

من از واژه توصیه استفاده نمی کنم اما دوست دارم نسل جدید دانشگاه، دانشگاه را مال خود بدانند و با تلخی ها و سختی ها ناامید نشوند و بدانند اینها زود گذر هستند و روزگار به یک منوال نمی گذرد و کسی که سرد بشود زندگی خودش را باخته است. امیدوارم دانشجویها با تمام بی مهری هایی که می شود دانشگاه را از خود بدانند، نه به عنوان جایی که فقط تحصیل می کنند، بلکه به عنوان جایی که هویت فرهنگی و علمی شان ساخته می شود.

مادر متشکرم. □

دغدغه فرهنگ، از شعار تا عمل

قسمت به نحوی بوده است که تقریباً تمام عزیزان فعال در این بخش، اعم از خواننده و نوازنده، صحنه را ترک کرده و گوشه‌ی عزلت گزیده‌اند. متولی صدور مجوز در این رابطه نیز کارگروه موسیقایی دانشگاه است که علی‌رغم تمام توضیحات و توجیهات و درخواست‌ها باز هم تقریباً ۹۰ درصد قطعات پیشنهادی برای اجرا در سطح دانشگاه را با عناوینی از قبیل مغایرت با ارزش‌های دانشگاه و انقلاب، برانگیزنده‌ی هیجانات و فاخر نبودن از دم تیغ بی‌حیای استصواب می‌گذرانند. به راستی مرز بین فاخر و غیر فاخر و ارزشی و ضد ارزشی چیست و بر چه اساس و ملاکی در این رابطه تصمیم‌گیری می‌شود؟ آیا در این رابطه اساس نامه یا بخش نامه‌ای وجود دارد که مصداق تعیین کند؟ چرا باید قطعاتی که از وزارت محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی مجوز دارند و در سطح کشور اجرا می‌شوند نتوانند اجازه‌ی اجرا در سطح دانشگاه را بگیرند؟ چرا باید تصمیم‌گیری در کارگروه موسیقایی به صورت اقلیتی؟! (به گفته‌ی عضو از کارگروه) و نه به صورت رای‌گیری انجام پذیرد؟ چرا باید دبیران کانون موسیقی دانشگاه از نهاد‌های اطلاعاتی و حراست دانشگاه ترسانده شوند؟ پس نقش مسئولین فرهنگی در این امور چیست؟

بحث تمرینات موسیقی در خانه فرهنگ پردیس نیز با توجه به جمعیت نسبتاً زیاد نوازندگان ساکن خوابگاه و ممنوعیت استفاده‌ی ساز در خوابگاه‌های دانشجویی از اهمیت بالایی برخوردار است. در مقام نظر آن‌جا باید مامنی باشد برای کلیه هنرمندان و هنردوستان تا اوقات فراغت خود را در محیطی سالم در مجموعه‌ی خانه فرهنگ بپایان دهند. چه به طور خاص فعالین موسیقی و چه فعالین شعر و تئاتر و هنرهای تجسمی. اما در مقام عمل مسائلی از قبیل ترافیک متقاضیان استفاده از کانون‌های هنری و غیر هنری، محدودیت ساعات حضور ناظر، طراحی داخلی نامناسب، تهویه غیرمطبوع و امکانات ناکافی باعث شده تا این فضا به طور حداکثری و با بازدهی مناسب مورد استفاده قرار نگیرد. در این باره تمرینات مشترک گروه‌های موسیقی و سرود همواره با مشکلی اساسی همراه بوده است، مشکلی که به نام مجوز

پس از قریب به دو سال تمرین مشترک خانم‌ها و آقایان در این مجموعه باز هم اجبار به اخذ مجوز به طور سالیانه بار مضاعفی

فرشاد حصاری پس از سالها اشتیاق و انتظار علاقه‌مندان به هنر موسیقی برای تأسیس «کانون موسیقی و سرود دانشگاه علوم پزشکی مشهد» و فعالیت رسمی و قانونی ذیل این عنوان با هدف اعتلای سطح فرهنگ و هنر دانشگاه و هم‌چنین تزریق شادابی و نشاط به محیط‌های وابسته، صدور مجوز تأسیس کانون در خرداد ماه سال ۱۳۹۷ نوید بخش روزهای روشنی بود. موجی از شادی و امید در میان دانشجویان به راه افتاد تا بالاخره بتوانند در محیطی سالم و در کنار یکدیگر پیرامون «هنر محبوب موسیقی» فعالیت نمایند. اما پس از چندی امید‌ها به یاس گراید و نهال شور و انگیزه مظلومانه خشکانده شد. ولی به راستی چه شد؟ در این مجال سعی کردم تا پاره‌ای از مشکلات موجود در مسیر را که زمینه‌ساز سرخوردگی و ناراحتی اهالی موسیقی دانشگاه شده است برای شما خوانندگان محترم شرح دهم.

مورد بعدی بخش موسیقی جشنواره بین‌المللی سیمرغ است که به نوعی و پرتین فعالیت‌های فرهنگی و هنری هر دانشگاه در سطح کشور محسوب می‌شود. اما در دوره اخیر این جشنواره چه بر سر فعالان موسیقی دانشگاه علوم پزشکی مشهد آمد؟ اگر بخواهم کامل ترسخن بگویم پس از تقریباً ۶ ماه فعالیت سنگین و تمرینات فرساینده، کانون موسیقی دانشگاه دو گروه را برای شرکت در بخش گروه نوازی سنتی با نام‌های بهار و عشاق و یک گروه به نام طنین نیز برای شرکت در بخش سرود آماده نمود تا به روی صحنه ببرد. اما در کمال ناباوری و علی‌رغم سطح فنی قابل قبول این گروه‌ها، متأسفانه هیچکدام برای شرکت در مرحله‌ی نهایی انتخاب نشدند که برای همگان جای بسی تعجب و ناراحتی داشت. سرانجام پس از کش و قوس‌های فراوان و پرسش‌های مکرر با پاسخ عجیب دبیر جشنواره سیمرغ رو به رو شدیم با این مضمون که «عده‌ای در دانشگاه شما نمی‌خواهند کارهای شما بالا بیاورند»! به راستی باید پرسید چه کسانی و به چه دلیلی این چنین خواسته‌ای دارند؟ و با چه غرضی با فشارهای خود، زحمات شبانه‌روزی عده‌ای از دانشجویان را بر باد می‌دهند؟ کسی غیر از مسئولین و متولیان فرهنگ دانشگاه نمی‌تواند «به طور شفاف» پاسخ این سوال را بدهد.

بحث اجراهای موسیقی پاپ هم در دانشگاه ماقصه‌ای دراز دارد. فشارها در این

اول از همه لازم می‌دانم که به بحث اجرای صحنه‌ای بانوان بپردازم که علی‌رغم تلاش‌های همه‌جانبه‌ی شوراهای مرکزی اول و دوم، اساتید دلسوز، بعضی از مسئولین متولی امر، استفتاء از دفتر مقام معظم رهبری (که اجرای بانوان را بلا مانع میدانند) و هم‌چنین استعلام از وزارت بهداشت که باز هم این مورد را بدون مشکل ارزیابی نموده است؛ هنوز هم حرکت مثبتی را در این رابطه شاهد نبوده‌ایم و این نکته را هم نباید از یاد ببریم که اجرای صحنه‌ای بانوان تقریباً در تمام دانشگاه‌های علوم پزشکی کشور بدون هیچ اشکالی و مانعی، آزادانه زیر نظر مدیریت فرهنگی و نهاد رهبری دانشگاه در حال انجام است. لازم به ذکر است که علی‌رغم درخواست‌های مکرر و نامه‌نگاری‌های متعدد به کارگروه موسیقایی دانشگاه* باز هم بعد از تقریباً یک سال و نه ماه تلاش، دانشجویان پیگیر این مسئله به صبر بیشتر دعوت می‌شوند. در این رابطه نیز از زبان یکی از مسئولین دانشگاه متوجه شده‌ایم که فقط یک بخش از دانشگاه در حال مخالفت سر سختانه با این مقوله هستند و سایر مدیران مربوطه، موافقت ضمنی خود را در این باره اعلام نموده‌اند! خالی از لطف نیست که بدانیم دو سوم جمعیت دانشجویان دانشگاه را خانم‌ها تشکیل می‌دهند و حضور روی صحنه و به نمایش گذاشتن هنر از حقوق و مطالبات ایشان است.

را به شورای مرکزی کانون موسیقی تحمیل می نماید. امید است تا مسئولین گرامی یک بار و برای همیشه این موضوع را حل نموده تا هنرمندان با خیالی آسوده به فعالیت خود در این مجموعه ادامه دهند.

سخن پایانی اینکه با معرفی جناب آقای دکتر بحرینی طوسی به عنوان رئیس جدید دانشگاه و سرکار خانم دکتر محرری

به عنوان معاونت دانشجویی و فرهنگی و تغییر در ترکیب اعضای کارگروه موسیقایی، امیدواریم تا گره از کار کانون موسیقی گشوده شود و مسیر برای فعالیت های هنری دانشجویان علی الخصوص در زمینه موسیقی هموارتر گردد.

**گرت در سرت هوای وصال است حافظا
باید که خاک درگاه اهل هنر شوی**



* کارگروه موسیقایی دانشگاه متشکل

است از ۱- نماینده نهاد مقام معظم رهبری در

دانشگاه ۲- نماینده ریاست دانشگاه ۳- نماینده

مدیریت فرهنگی دانشگاه

پژوهش‌ها

ما و نئولیبرالیسم ایرانی

بی آنکه در فرایند توزیع سرمایه تغییری ایجاد کند. در این صورت کم شدن مسئولیت دولت به معنای کاهش قدرت آن تلقی نمی شود. بنابراین تحلیل چند برنامه و اقدام اقتصادی بدون در نظر گرفتن ابعاد و ویژگی های مهم ترین موضوع گمراه کننده خواهد بود.

اگر قرار است به استناد چند اقدام و سیاست اقتصادی، دولت های بعد از جنگ تحمیلی با انگلیس دوره ی تاجرو آمریکای دوره ی ریگان مقایسه شود چرا با شیلی دوران پینوشه یا ژاپن قبل از جنگ جهانی مقایسه نشود؟ اقتصاد ایران نه دولت رفاه سوسیال دموکرات است که غنی آبادی می پندارد و مرتب در گوش دولت مردان از ضرورت کوچک شدن دولت، خصوصی سازی و عدم مداخله در بازاری می گوید؛ نه نئولیبرالیسمی که ابزاری منتقد آن است. گویی این دو طیف از مشخص کردن ماهیت نظام سیاسی - اقتصادی ایران عاجز مانده اند یا آگاهانه آن را کنار می گذارند و تنها به تحلیل برخی از اقدامات اقتصادی قوه ی مجریه بسنده می کنند.

دیوید هاروی در کتاب «تاریخ مختصر نئولیبرالیسم» سه نقد اساسی را بر نئولیبرالیسم وارد میکند. نخست آنکه

او نئولیبرالیسم را تلاشی برای احیای یک قدرت طبقاتی خاص در سطح جهانی میداند. دوم اینکه نئولیبرالیسم را دارای تناقضات اقتصادی و سیاسی درونی دانسته است. اما دسته سوم از انتقادهای هاروی بیش از همه مورد توجه منتقدان ایرانی بوده است و به پیامدهای مخرب اعمال سیاستهای نئولیبرالیستی میپردازد؛ به نظر او توسعه نامتوازن، انتقال دارایی از قلمرو عمومی به جیب ثروتمندان، ایجاد بدهی برای کشورهای در حال توسعه، نابودی محیط زیست، شانه خالی کردن دولت از امور عمومی به خصوص در حوزه بهداشت و آموزش و مهم تر از همه کالایی سازی و نابودی ارزشهای انسانی، بخشی از پیامدهای تحقق سیاستهای نئولیبرالیستی است.

اما سوالی که مطرح می شود این که آیا کنار هم قرار دادن فرانسه و ایران و شیلی و عراق در کنار یکدیگر کمکی به شناخت ماهیت مناسبات اقتصادی آن می کند؟ و از همه مهم تر اینکه آیا مبارزه با نئولیبرالیسم در این کشورها به یک هدف منجر می شود؟ بنابراین صحبت در مورد نئولیبرالیسم در ایران بدون در نظر گرفتن نقش نیروهای دیگر در مناسبات اقتصادی ما را به این خطای فکری نزدیک می کند که همه چیز در ایران را تنها با مفهوم نئولیبرالیسم قابل توضیح بدانیم. فهم مفهوم نئولیبرالیسم در ایران مستلزم این است که آن را سر جای خود بنشانیم و در تبیین اقتصاد ایران نه نادیده اش بگیریم و نه باری بردوش اش بگذاریم. □

حمید ناصری لیبرالیسم کلاسیک در جامعه ی یک نظام روان شناختی و همچنین حاکم بر مناسبات اقتصادی - سیاسی در طول تاریخ ظاهر شده است و البته که نمی توان این دو بخش را به دلیل پیوستگی اجتماع و سیاست کاملاً از یکدیگر تفکیک کرد. اما در حوزه ی اقتصادی به راستی چه تفاوتی در بعد اقتصادی لیبرالیسم و نئولیبرالیسم مطرح است؟ به اختصار می توان گفت نئولیبرالیسم اقتصادی تلاشی برای حل بحران انباشت سرمایه است که شامل کاستن از مسئولیت های دولت در ساختار بازار، تعدیل ساختاری در حوزه ی آموزش و بهداشت عمومی و آزادسازی قیمت ها می شود. اما آیا آزادسازی و رقابتی سازی بازار به خودی خود منجر به بحران می شود؟ موضوع مهم وجود یا عدم وجود زیرساخت های اجرایی این سیاست هاست و شاید مهم تر از آن عدم تفکیک پذیری سازوکارهای اقتصادی از مناسبات قدرت است. در واقع چیزی که تعیین می کند چه دست سیاست هایی از نئولیبرالیسم در جامعه اجرا شود، ساختار نهادهای قدرت است. اما آیا تنها شناخت بخش های اقتصادی آن به درک شباهت کلی در قالب الگوهای دست و پا شکسته ی اقتصادی در حکومت های مختلف راهگشا خواهد بود؟

بنابراین آنچه در خصوص این سیاست ها مهم است ساختار قدرت در یک کشور است که تعیین می کند کدام دسته از سیاست های نئولیبرالیسم در آن اجرا شود. در جایی که پیش از فعالیت اجتماعی باید سرسپردگی سیاسی به گروه های خاصی ابراز گردد، خصوصی سازی بیشتر از آن که در معنای خود اجرا شود، در معنای خودمانی سازی تعبیر شده و ضوابط خاصی بر ساز و کار آن حاکم می شود. دولت از زیر بار مسئولیت شانه خالی می کند

چه آرام می لغزد
بر لبه ی پرتگاه فراموشی
خاطراتت را میگویم
که محومی شوند در ریزش آخرین دیدارمان
و دور و دورتر،
از لحظه های خوش رنگ دیروز
خاکستر سیگاری
به تلخی جدایی می ماند
حال هر دو پیمان خوب میشود
اما شباهتی نداریم
به دوعاشقی که پشت خاطرات جان سپرده اند

شبی بود
خلوتی بود با دلی دلگیر
آسمانی بود، خفته و تیره
اشک بود تا وسعت تقدیر
مرگ بود، هر سوی این بیشه
در هوای سرد تنهایی
برف بود تا سقف هر رویا
فصل نو تنها توهم بود
درد بود در ظاهری زیبا
اشک بود در چشم گریانم
خشم بود در عمق شریانم
راه بود گم گشته و حیران
زخم بود پاهای عریانم

هومن نصیری

پرسه‌ای در شعر

ماجراداد

